

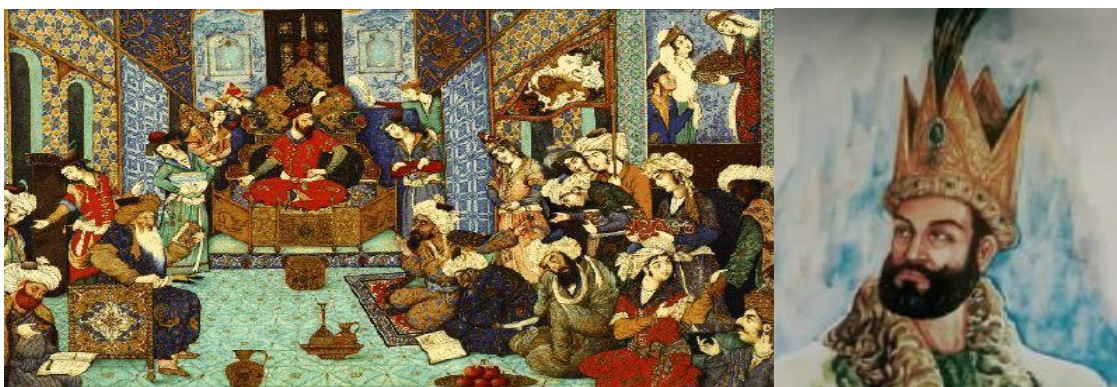
نگاهی بر حکمروایی ها، دیکتاتوری ها، نظامیگری ها و

جهانگشایی های تاریخ

بخش - ۷ تهیه و پژوهش (صبح)

(پژوهش و تحقیق تاریخی با استفاده از منابع و مآخذ های مختلف و با نوآوریها و تحقیقات بیشتر، امیدوارم که این پژوهش مستند تاریخی بتواند به عواقب ناگوار جنگها و جنگ افروزیها آگاهی سودمندی را به انسانهای خسته از جنگ در کشور دردمند و ویرانهء ما بدهد)

نبرد و جهانگشایی غزنویان



۵۸۳ - ۳۵۱ ق / ۱۱۸۷ - ۹۶۲ م

محمود بن سبکتکین قلمرو بالنسبه کوچک غزنه «غزنی، غزنین» به خراسان مقارن عهد انحطاط و انحلال سامانیان، ناگهان آن را به صورت امارتی وسیع و بزرگی درآورد که با جلب نظر و رضایت خلیفه عباسی، بدان استقلالی بخشید.

غزنه ولایتی کوهستانی بود که در زابلستان، در دامنه کوههای سلیمان یا نواحی شرقی افغانستان کنونی، قرار داشت. در زمان مرگ سبکتکین بر اثر فتوحات او در نواحی مجاور، حکومت غزنه شامل ولایات، قصدار، بُسْت، زابل، رُخج، زمین داور، پیشاور، و نواحی طُخارستان و بدخشان بوده است.

در آن زمان هر یک از این نواحی پیش از هر چیز یک نَعْر «سرحد مرزی» در حاشیه دنیای هند به شمار می آمد. از عهد امارت سبکتکین، غزو جهاد دایم در نواحی غربی هند این منطقه را به صورت یک کانون اسلامی و رهبری کننده غزوات درآورده بود که چون میراثی سیاسی به محمد منتقل شد و به این ترتیب به عنوان مهمترین و عمده ترین مشغله فکری و عملی این سلطان ستیزه جو درآمد. بعدها با الحاق خراسان به آن، دولت غزنه وارث تمام قلمرو سامانیان در خراسان شد، به طوری که در مرزهای غربی خویش با دولتهای آل بویه و آل زیار همسایه شد که هیچکدام به اندازه حکومت غزنوی مورد تأیید خلیفه بغداد نبودند. از سویی دیگر سیف الدوله محمود نیز با دریافت لقب؛ یمین الدوله، بنیان قدرت و استقلال این قلمرو بالنسبه وسیع را در همان آغاز انحطاط سامانیان استوار ساخت.

محمود درخشانترین سیمای سلسله غزنویان که از او به عنوان «سلطان غازی» و امیر «کثیر الغزوات» یاد کرده اند، بر این باور بود که همه ساله می بایست جهاد و غزو علیه «کفار» که فرض کردن گروهی از مردمان دیگر نواحی و اطلاق کفار بدانها در آن زمان کار چندان دشواری نبود» تکرار شود. این عملیات تهاجمی و نظامی با نظارت دقیقی که محمود در همسو نگه داشتن دستگاه دیوانی با دستگاه لشکری اعمال می کرد، توسط بهره جویی از حداکثر دقت و سرعت عمل

ماشین جنگی مهیب و مخرب غزنویان، حاصل می شد که آن را به صورت کاملترین و پر قدرت ترین حکومت اسلامی که تا آن زمان در ایران به وجود آمده بود، در می آورد. اتکاء این ماشین جنگی غزنویان که از یک «ارتش چند ملیتی» متشکل از ترک، تاجیک، گیل، دیلم، غز، هندو و عناصر دیگر بود، بر قدرت فرماندهی فوق العاده، نظم پیچیده دیوانی و ارتباطش با نظم لشکری استوار بود.

بعد از مرگ محمود که توانست به مدت سی و یک سال این مجموعه را به طور موفقیت آمیزی هدایت کند، پسرش مسعود، پس از یک کشمکش خانگی وارث آن شد. شاید تزلزل شخصیت و اختلاف بد فرجامی که با روی کار آمدن او، دیوان و درگاه را به دو اردوی متخاصم و نامتجانس تقسیم کرد، دلیلی بود که قدرت متعرضی و تهاجمی ماشین جنگی را از آن گرفت و از کار انداخت که همین امر آغاز انحطاط و تزلزل غزنویان را موجب شد.

از جمله شاهنامه فردوسی که این هویت را از ظلمت ابهام بیرون آورد و به عرصه شعور و شهود حسی کشاند، در طی همین ایام به وجود آمد. جستجوی این هویت در عهد سامانیان، تاریخ بلعمی را در بخارا، و شاهنامه ابو منصور را در طوس به وجود آورد به طوری که مسعودی مروزی را به نظم کردن «مزدوجه» خویش رهنمون شد. در این اثنا بود که دقیقی اقدام به نظم گشتاسب نامه و داستان ظهور زرتشت را وسیله‌ای برای بیدار کردن شعور به این هویت در بین پارسی زبانان عصر یافت. سرانجام مرحله نهایی این جست و جو، با اتمام حماسه عظیم فردوسی انجام پذیرفت. به طوری که حس مشترک در قالب یک هویت قوی تقریباً تمامی طبقات جامعه را از دهقانان «بازماندگان نجبای فئودال عهد ساسانیان» تا عیاران شهر - که مصداقشان در شاهنامه در تعدادی از پهلوانان، عیاران و دلیران تصویر شده بود - به نوعی مرموز به هم پیوند می داد. فردوسی شاهنامه را به محمود هدیه نمود و در این کتاب از وی توصیف و تمجید نمود.

حکومت دوصد و چهل ساله غزنویان: از فتح غزنین به دست البتکین حاجب در ۳۳۴ ق / ۹۵۵ م که با آغاز پیدایش دولت غزنه همراه بود تا خاتمه سلطنت خسرو ملک غزنوی در لاهور «۵۸۳ ق / ۱۱۸۷ م» که انقراض نهایی دولت غزنویان بود، مدت فرمانروایی امرای غزنه در خراسان و خارج از خراسان، روی هم رفته، قریب دوصدو چهل سال به طول انجامید که از این مدت تنها نیم قرنی بیش در ایران مجال قدرت نمایی به آنها داده نشد و مابقی آن در قلمرویی که قسمت عمده‌اش به گذشته تعلق داشت، ادامه پیدا کرد.

مطالب مرتبط با موضوع :

حاکمان غزنوی در خراسان :

البتکین

اسحق بن البتکین

بلکاتکین

پیری تکین

سبکتکین

اسماعیل پسر سبکتکین

محمود غزنوی

مسعود غزنوی

نفوذ ترکمانان سلجوق در ایران در عهد مسعود غزنوی

سپهسالاری خراسان در عهد غزنوی

مجدودبن مسعود

علی بن مسعود و محمد بن مودود

عبدالرشید بن محمود

فرخزاد پسر مسعود غزنوی

ابراهیم پسر مسعود غزنوی

مسعود پسر ابراهیم غزنوی

ارسلان پسر مسعود غزنوی
بهرامشاه غزنوی
خسرو شاه غزنوی
خسرو ملک غزنوی.

محمود غزنوی: ۴۲۱ - ۳۸۹ ق / ۱۰۳۰ - ۹۹۹ م



محمود، پس از خلع برادرش اسماعیل، با اظهار انقیاد نسبت به امیر ابوالحارث منصور، حکومت خود را در غزنه مورد تأیید دربار بخارا قرار داد. اما چون در طی منازعات مربوط به جانشینی، برای مدتی امارت نیشابور را خالی گذاشته بود، برای استرداد آن ناچار شد تا با بکتوزون که در آن ایام از بخارا به امارت خراسان آمده بود، درگیر شود.

از سوی دیگر چون منصور به دست بکتوزون و فایق خلع و به جای وی، امارت رسماً به عبدالملک واگذار شد. بدین ترتیب محمود بهانه ای به دست آورد تا خود را از انقیاد دربار بخارا آزاد سازد و خراسان را به کلی از قلمرو آل سامان جدا نماید. خلیفه القادر بالله هم که از آل سامان ناراضی بود، در مقابل درخواست و اظهار تبعیت مستقیم محمود؛ منشور امارت خراسان را با لقب «یمین الدوله» و «امین المله» و عنوان «ولی امیر المؤمنین» برای وی ارسال داشت. بدین گونه، غلام ترک دربار آل سامان، با انقراض آنها، وارث مستقل حکومت خراسان و غزنه شد.

محمود که وارث بخشی از قلمرو آل سامان شده بود، از همان آغاز کوشید تا امرای محلی اطراف را که خراجگزار دربار بخارا بوده و غالباً مزاحم و مدعی آن بودند، تحت انقیاد و اطاعت خویش درآورد.

نخست سیستان را که در آن ایام، خلف بن احمد، پسر ابوجعفر بانویه، در آن جا حکمروایی داشت، پس گرفت. از طرفی تحریکات عیاران سیستانی نیز که بعد از آن گه گاه بر ضد او روی می‌داد «ذی الحجه ۳۹۳ ق / اکتبر ۱۰۰۳ م» نتوانست به قدرت برسد و در آن جا خللی وارد سازد. سپس جوزجانان را نیز که آل فریغون در آن جا حکومت داشتند، چند سال بعد ضمیمه قلمرو خویش نمود. «۴۰۱ ق / ۱۰۱۰ م» مضاف بر این که امیر غرجستان که عنوان شار داشت، به بهانه این که در عزیمت محمود به جنگ «کفار» هندی، در رکابش حاضر نشده بود، مورد توبیخ قرار داد و قلمرواش را تسخیر کرد «۴۰۳ ق / ۱۰۱۲ م». بالاخره خوارزم را هم به بهانه قتل امیر آن دیار از دست مأمونیان بیرون آورد «۴۰۸ ق / ۱۰۱۷ م». « بدین گونه محمود حکومت غزنه را در ایران و اطراف توسعه و تحکیم بخشید.

جالب اینجاست که چون قلمرو محمود شامل ماوراء النهر و حدود مرزی ترکان کافر نبود، بر خلاف سامانیان، وی غزوه و جهاد را متوجه هندوان کرد و جنگهای بی وقفه و پایان ناپذیر او در اطراف هند، دریایی از خون به راه انداخت. در اغلب موارد، آن چه که از این جنگها عایدش می‌شد؛ از حد آن که بت خانه‌ای را ویران و یا بُت سنگی یا فلزی را بشکند و با غنائم، پیلان، اسیران، کنیزکان و جواهرات فراوان به غزنه بازگردد، پیشتر نمی‌رفت.

طرفه آن که فتح نامه‌ای برای آن فتوحات «درخشان» خویش به اطراف می‌فرستاد و از این رو مجیز گوین و متملقان را به تنای خود وا می‌داشت. جالب این که به غیر از سپاه منظم محمود، بسیاری از

مطوعه هم به قصد نیل به ثواب و تبلیغ دین در لشکرکشیهایش شرکت می‌کردند و در برخی ولایات هم معابد «کفار» را به مساجد مسلمین تبدیل می‌کردند.

ولی با وجود چنین سعی و همتی، این طرز تبلیغ خون بار و خشونت آمیز و این همه مایه تهدید و ارعاب مردمان، موجبات توجه هندوان را به آیین اسلام فراهم نکرد و از طرفی از آن چه سپاه جبار و بی اخلاق محمود به هندوان هدیه کرد، حاصل عمده‌ای جز نفرت عامه هندوان از مهاجمان فاتح به دست نیامد. بدین گونه تمامی مساعی این سلطان، غزوات و جهاد، تا آن جا که ناظر به نشر و ترویج آیین توحید بود، در بین هندوان با بی‌اعتنایی رو به رو شد.

اما حاصل دیگر این غزوان، جلب عنایت و پشتیبانی خلیفه بغداد بود که به امیر غزنه در میان دیگر امیران عصر، امتیاز فوق‌العاده‌ای می‌داد. در یک مورد نیز، حمله به هند، تنها برای تنبیه ابوالفتح داود بن خضر، حاکم مولتان بود «۳۹۶ ق / ۱۰۰۵ - ۶ م» که از بقایای مطوعه غازیان به شمار می‌رفت. وی به حکم سلطان محمود، پس از فتح مولتان، در آن جا ماند. چون به سلطان خبر رسید که ابوالفتح در مولتان به نشر و ترویج مذهب باطنی می‌پردازد، محمود دفع او را هم نوعی جهاد مقدس تلقی کرد.

او با سپاه گران به قلمرو اندپال حمله برد و تعقیب ابوالفتح را تا حد کشمیر ادامه داد و به این ترتیب پس از تخریب و غارت شهرها، آبادیها و معابد بین راه، مولتان را بار دیگر فتح کرد و اهالی آن جا را به سبب عصیان بر علیه خود، بیست هزار هزار (میلیون) درهم جریمه کرد. اهتمام خستگی ناپذیر محمود در «جهاد» با هندوان، باعث شده بود که از طرف امیران هم عصر خود مساعدت قرار گیرد به خصوص که از سوی خلیفه عباسی، القاب و احترامات بسیار به علت غنایم و هدایای ارسالی‌اش و به دستگاه خلافت، دریافت می‌داشت.

در عین حال این القاب، تأییدی بر اقدامات جنایتکارانه امیر غزنه در جنگ و صلح با کفار و مسلمین به شمار می‌رفت. جالب این که عادت سلطان به باده‌گساری و پرداختن به منهیات مسلم دین، که همه قراین و از جمله اشعار ستایشگرانش آن را مسجل می‌سازد، از جانب خلیفه، فقیهان و بزرگان دین و صدقات خراسان مورد اعتراض واقع نمی‌شد و جنگهای او با امیران خراسان و ماوراءالنهر که به هر حال مایه اتلاف نفوس مسلمین بود، به خاطر هدایا و اموالی که به این متولیان داده می‌شد، با سکوت و رضایت همراه بود.

با این وجود این سلطان غازی، القابی نظیر؛ نظام الدین، ناصر الحق، کھف الدولة و الاسلام را دریافت می‌داشت که همین القاب بعدها به پسرش مسعود داده شد. از سوی دیگر، تبلیغات دامنه دار و پر سر و صدایش و قصه‌هایی که حاکی از دین پروری و عدالت جویی وی بود، به وسیله ستایشگرانش، همه جا در افواه عامه، انتشار می‌یافت. جهاد برای محمود وسیله‌ای برای تحصیل غنیمت بود بلکه مایه کسب حیثیت و شهرت نیز بود.

جنگ محمود با (جیبال راجه وپهنه)، در محرم ۳۹۲ ق / نوامبر ۱۰۰۱ م،

لشکرکشی به مولتان در ۳۹۴ ق / ۱۰۰۴ م،

نبرد با ایلک خان در ۳۹۴ و ۳۹۸ ق / ۱۰۰۴ و ۱۰۰۷ م،

تنبیه اندپال فرزند جیبال در ۳۹۹ ق / ۱۰۰۸ م،

غزوه تانسیر در ۴۰۵ ق / ۱۰۱۴ م،

جنگ محمود در کشمیر در ۴۰۷ ق / ۱۰۱۶ م،

لشکرکشی به قنوج در ۴۰۹ ق / ۱۰۱۸ م،

غزوه سومنات ۴۱۶ ق / ۱۰۲۵ م،

غزوه ناراین در ۴۰۰ ق / ۱۰۰۹ - ۱۰ م و بالاخره آخرین اقدام جنگی و تجاوز کارانه محمود،

لشکرکشی به ولایت جبال و فتح ری در ۴۲۰ ق / ۱۰۲۹ م

نمونه ای از ماشین جنگی مخرب و ویرانگر محمود بود که سراسر قلمرو خود و دیگران را عرصه تاخت و تاز و غارت می‌ساخت. بدین گونه در اکثر بلاد جبال و عراق، از طبرستان تا ارمنستان خطبه به نام محمود خوانده می‌شد و محمود حکومت تمامی این نواحی را به مسعود واگذاشت و خود به سبب بیماری به خراسان بازگشت.

آغاز افول حکومت غزنوی: محمود که به بیماری سل و اسهال دچار بود، در ظرف مدت دو سال دوران نفاخت، رفته رفته ضعیفتر شد، اما هیچگاه خود را تسلیم بستر بیماری نکرد و تن به نالانی و رنجوری نداد و به قول گردیزی همچنان نشسته همی بود و اندر آن حال جان بداد. مرگ محمود در ماه صفر یا ربیع الاول ۴۲۱ ق / فیروزی یا مارچ ۱۰۳۰ م اتفاق افتاد. گفته می‌شود که محمود، پسرش محمد را به جانشینی خود انتخاب کرده بود. اما در نزاع دو برادر مسعود و محمد، تاریخ بار دیگر، همان خاطره دوران به حکومت رسیدن محمود و رابطه اش با برادرش اسماعیل را تکرار کرد.

لقاب محمود غزنوی :

یمین الدوله

سلطان، لقبی برای محمود غزنوی

لشکرکشی های محمود:

نبرد محمود غزنوی با ایلک خان ترک

نبرد سلطان غزنه با فرمانروایان محلی

لشکرکشی محمود به ماوراء النهر

لشکرکشی محمود به ولایات جبال

لشکرکشی های محمود به هند :

لشکرکشی محمود به هند- نبرد بهاطیه

لشکرکشی محمود به هند - نبرد با جیپال

لشکرکشی محمود به هند- فتح دژ ناراین

لشکرکشی محمود به هند- نبرد تانیسر

لشکرکشی محمود به هند- فتح کشمیر

لشکرکشی محمود به هند- فتح دژ برنه

لشکرکشی محمود به هند- نبرد مهاون

لشکرکشی محمود به هند- فتح ماتوره

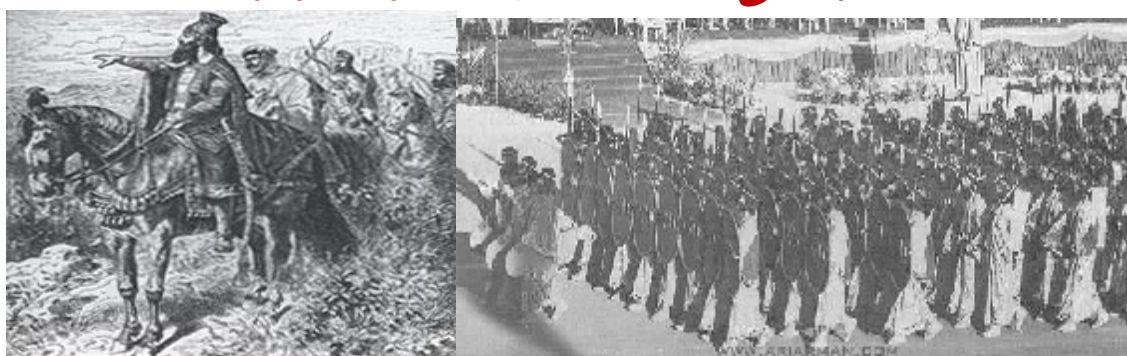
لشکرکشی محمود به هند- فتح قنوج

لشکرکشی محمود به هند-نبرد با ننذا راجه بزرگ هند

لشکرکشی محمود به هند- فتح قیرات و نور

لشکرکشی محمود به هند- فتح سومنات.

لشکرکشی های سلطان محمود غزنوی



نبرد محمود غزنوی با ایلک خان ترک

۳۹۴ ق / ۱۰۰۴ م

ایلک خان، حاکم ماوراء النهر در بین سالهای ۳۸۳ تا ۴۰۳ ق / ۹۹۳ - ۱۰۱۲ م «بود که در ۳۹۱ ق / ۱۰۰۱ م، دختر خود را به ازدواج محمود درآورد در ضمن برقراری این نسبت خانوادگی، عهد و پیمانی را نیز با محمود بست که طبق آن پیمان، قلمرو ماوراءالنهر از آن وی و خراسان از آن محمود باشد.

درگیری بین دو سپاه محمود و ایلک خان: هنگامی که محمود در هند مشغول جهاد با «کفار» آن دیار بود، ایلک خان بر خلاف عهد و پیمانی که با محمود بسته بود، از فرصت به دست آمده از غیبت و توقف طولانی وی در هند استفاده کرده و خود را به غزنین برساند. در ۳۹۴ ق / ۱۰۰۴ م، در نزدیکی جیحون بین دو سپاه محمود و ایلک خان، درگیری رخ داد که در این جنگ، ایلک خان شکست سختی خورد و سرداران سپاه محمود؛ ارسلان جاذب و التونتاش حاجب، در تعقیب سپاه ترک، عده زیادی از آنها را به هلاکت رساندند.

علی رغم این که در این نبرد، پیلان سپاه محمود، کثرت و تفوق سپاه و سلاح وی موجب وحشت عظیمی در بین سپاه ایلک خان شد، مع هذا، وی چند سال بعد، دوباره با کمک دهقانان ماوراءالنهر و یاری خویشاوند خود - یوسف قدر خان صاحب ختن - سپاه سنگینی علیه محمود تجهیز کرد. تلاقی این دو سپاه در دشت کتر، نزدیکی بلخ روی داد که این بار نیز، سپاه محمود، شکست سختی را بر ایلک خان تحمیل کرد و در پی آن بخشی از سپاه ایلک در جیحون غرق شد «ربیع الثانی ۳۹۸ ق / دسامبر ۱۰۰۷ م». این پیروزی باعث شد تا حاکمان ماوراءالنهر تا مدتی از فکر تعرض و دست اندازی به متصرفات محمود، منصرف شوند و از طرفی فرصتی را به محمود داد تا غزوات خود را در هند، بی دغدغه دنبال کند.

نبرد سلطان غزنه با فرمانروایان محلی

۴۰۹ - ۴۰۱ ق / ۱۰۱۸ - ۱۰۱۰ م

محمود غزنوی برای توسعه قلمرو خود و همچنین تأمین راههای جنگی برای لشکرکشیهای متعدد به هند، تسلط بر ولایات مستقل اطراف را گه گاه لازم می‌شمرد. چنان که به دنبال غزوه ناراین «۴۰۰ ق / ۱۰۰۹ م» که منجر به فرمانبرداری راجه آن جا و تعهد خراج سالانه از جانب او به سلطان شد، با این وصف برای تأمین راههای مخزنه، تنبیه متمردان غور را لازم دید. غوریان طایفه‌ای یاغی بودند که در جبال غور به راهزنی اشتغال داشتند و چون منطقه آنها صعب العبور بود، دفع آنها نیز آسان به نظر نمی‌رسید. در نتیجه محمود لشکری گران به فرماندهی، التونتاش حاجب، والی هرات و ارسلان جاذب، سپهسالار طوس برای تنبیه کفار غور به آن جا فرستاد.

نبرد بین محمود و پادشاه غور: محمود سوری، پادشاه غور، سپاهیان خود را در منطقه‌ای آراسته بود که از نظر سوق الجیشی و نظامی اهمیتی به سزا داشت و در نتیجه می‌توانست با شمار اندکی از سپاهیان، در برابر لشکر گران محمود مقاومت کند. فرماندهان محمود، نامه‌ای به وی نوشتند و از عدم پیشرفت اوضاع، وی را مطلع ساختند. سلطان به ایشان پاسخ داد تا رسیدن خود او، در برابر این سوری مقاومت کنند.

به این ترتیب شاه غزنوی با تعداد زیادی سپاه، راه غور را در پیش گرفت، اما در چند روز نخست پیکار تلفات فراوانی داد که ناگزیر به تدبیر و نیرنگ نظامی پناه جست. سلطان محمودبه کسان خویش دستور داد تا از تنگه‌ای صعب العبور که در آن پناه گرفته بودند، عقب نشینی کنند. غوریان به گمان این که، غزنویان دست از جنگ شسته و راه فرار را در پیش گرفته‌اند، برای چپاول مال و غنیمت گیری، از گردنه فرود آمدند. امیر غزنه اجازه داد تا سپاه غور کاملاً در دشت پراکنده شوند، سپس با سواران زبده خود به فرماندهی التونتاش بر آنها تاخت به طوری که گروه زیادی را از دم تیغ گذراند و باقیمانده سپاه غور را پراکنده و متفرق ساخت. سرکرده غوریان نیز به دست محمود به اسارت افتاد اما او از ننگ این اسارت با خوردن زهر، خود را هلاک کرد.

اقداماتی در جهت تحکیم قدرت غزنه: چندی بعد نیز قُصدار را که حاکم آن جا از پرداخت خراج خودداری کرده بود، دوباره تسخیر کرد و امیر قُصدار را به پرداخت خراج ملزم ساخت «۴۰۲ ق / ۱۰۱۱ م». واقعه اغتشاش خوارزم و قتل ابوالعباس مأمون به محمود بهانه‌ای داد تا آن جا را ضمیمه قلمرو خود کند «۴۰۷ ق / ۱۰۱۶ م» و التونتاش صاحب را به امارت خوارزم برگزید. اقدام دیگری که محمود در تحکیم قدرت غزنه انجام داد، تأدیب طوایف افغان بود که در آن ایام با دزدی و راهزنی گه گاه نواحی مجاور غزنه و راههای پایتخت سلطان را نا امن کرده بودند. از این رو، محمود پیش از مقابله با اتحادیه‌ای که برخی پادشاهان پنجاب بر علیه وی تشکیل داده بودند و او با فتح نهایی در قنوج و ماتوره، تفوق خود را اثبات کرده بود، تنبیه کافران افغان را لازم شمرد به طوری که این

طوایف ماجراجو را در مناطق محکم کوهستانی‌شان مغلوب کرد «۴۰۹ ق / ۱۰۱۸ م». هر چند با تسخیر اراضی این قوم، پای آنها را نیز به صحنه تاریخ و همچنین اثر گذاریشان بر حوادث آینده باز کرد.

لشکرکشی محمود به ماوراء النهر

۴۱۶ - ۴۱۵ ق / ۱۰۲۵ - ۱۰۲۴ م

هنوز چند سالی از سرکوبی حکمرانان محلی و طوایفی که با راهزنی و دزدی، راههای ارتباطی غزنه را تحت تاخت و تاز خویش قرار داده بودند، نگذشته بود که محمود با شورش و تاخت و تازهای علی تکین برادر ایلک خان مواجه شد. علی تکین با راهزنی در اطراف جیحون، نواحی مرزی خراسان را نیز ناامن کرده بود به طوری که برخی از حکام محلی و رعایای آن نواحی از مظالم علی تکین به سلطان شکایت بردند.

تهدیدی برای قدرت قراختاییان: علی تکین که مدعی امارت ماوراءالنهر بود، حتی بر حيله عمو زادگان خویش که از قراختاییان اوزگند و سمرقند بودند، سر به شورش برداشته بود. او چندی بعد بر بخارا دست یافت به طوری که با کمک ارسلان بن سلجوق - از سرکردگان ترکمانان غز - در مرزهای ماوراء النهر و در حدود خراسان تاخت و تاز می‌کرد.

شرایط پیش آمده محمود را وا داشت تا به بهانه تنبیه و رفع سوداگریهای علی تکین، از جیحون بگذرد و با سپاه قابل ملاحظه‌ای وارد ماوراء النهر شود «۴۱۵ ق / ۱۰۲۴ م». این اقدام محمود تهدیدی برای قدرت قراختاییان در ماوراء النهر بود و علی تکین که از پیش روی سلطان به صحراها گریخت، از این که قلمرو خویشان خود را در معرض تهدید محمود قرار داد، راضی و خرسند بود. به نظر می‌رسد که سلطان محمود نیز با توجه به کثرت سپاه خود و ضعف قراختاییان، فرصت را برای تصفیه حساب با آنان و استرداد قسمتی از میراث ماوراء النهر سامانیان، مناسب می‌دانست.

مع هذا، یوسف قدر خان که به قول گردیزی نویسنده زین الاخبار «سالار همه ترکستان بود و خان بزرگ او بود» چون در این ایام خاندان خود را دچار اختلافات داخلی می‌دید و از عبور محمود از جیحون نیز آگاه شده بود، کوشید تا این اقدام سلطان را بیشتر یک دیدار دوستانه جلوه دهد تا یک حرکت خصمانه. از این رو از کاشغر به سمرقند آمد و از آن جا با موکب خویش به ملاقات سلطان رفت. در این ملاقات دوستانه بین دو امیر، که توصیف جالبی از آن در زین الاخبار گردیزی نیز هست، بین خان و سلطان هدایا و تعارضات دوستانه و محترمانه‌ای رد و بدل شد.

تبعید ارسلان بن سلجوق به قلعه ای در هند: با فرار علی تکین، چون سلطان در مدت توقف خود در ماوراء النهر نتوانست بر او دست یابد در نتیجه قلمرو علی تکین را به یغان تکین، پسر قدرخان وا گذاشت. اما ارسلان بن سلجوق توسط سلطان توقیف و از آن جا به قلعه‌ای در هند، تبعید شد. قبایل تابع و منسوب به او هم بعضی کشته یا متفرق شدند و برخی هم که اظهار انقیاد و طاعت می‌کردند، به امر سلطان اجازه ورود به خراسان یافتند. بعدها این اقدام سلطان به عنوان یکی از خطاهای بزرگ استراتژیک او محسوب شد، چون بی آن که لشکرکشی او به ماوراء النهر خیال او را از بابت علی تکین آسوده سازد، موجب رنجش ترکمانان آل سلجوق از سلطان شد. در حالی که آنجا جواز ورود به قلمرو سلطان را هم دریافت کردند. این طوایف که از زمان خروج امیر منتصر، در ماوراء النهر غالباً معارض و مزاحم قدرت قراختاییان بودند، از آن پس در خراسان برای اخلاف سلطان مایه دردسر فراوان شدند.

لشکرکشی محمود به ولایات جبال

۴۲۰ ق / ۱۰۲۹ م

آخرین اقدام جنگی و تجاوزکارانه محمود، لشکرکشی وی به ولایات جبال و فتح ری بود که با این پیروزی، قلمرو محمود از جانب غرب تا ری و اصفهان توسعه پیدا کرد و در عین حال رضایت خلیفه بغداد را هم جلب کرد.

سلطان که از مدتها پیش، به فتح ری و قزوین چشم دوخته بود، در واپسین سالهای عمر، از عاف آل بویه استفاده کرد و به بهانه آن که محالدوله دیلمی - داماد و سلطان محمود - را از سرکشی و آزار

مخالفتش نجات دهد و همچنین به عنوان پاسخ به درخواست مجدالدوله که از سلطان محمود، توقع امداد داشت، لشکری به ری فرستاد «۴۲۰ ق / ۱۰۲۹ م». مجدالدوله که در آن ایام و پس از وفات مادرش سیده خاتون، بیشتر اوقات خویش را به مطالعه کتاب صرف می‌کرد از لشکر سلطان، به گمان آن که به یاری وی می‌آید، در بیرون از ری استقبال کرد. اما به موجب حکمی که محمود به فرمانده این سپاه داده بود، سپاه غزنه مجدالدوله و پسرش ابودلف را دستگیر کردند «ربیع الثانی ۴۲۰ ق / اپریل ۱۰۲۹ م». محمود که خود بعد از توقیف مجدالدوله از حدود جرجان عازم ری شد، خزاین آل بویه را که در ری شامل میلیونها اموال، نفاس و جواهر می‌شد به تصرف خود درآورد. این طرز تسلط خدعه آمیز محمود، که شیوه ناجوانمردانه ایلک خان در تسخیر بخارا و برانداختن آل سامان را به یاد می‌آورد، نزد خود سلطان نیز به نوعی سوء استفاده آگاهانه از اعتماد خصم محسوب می‌شد. در ری وقتی مجدالدوله را به حضور سلطان بردند، محمود از او سؤال کرد که هیچ شاهنامه و کتاب طبری را که تاریخ مسلمین است خوانده‌ای چون مرد دیلم پاسخ داد که خوانده‌ام، گفت حال تو به حال آن کس که این کتابها را خوانده باشد، نمی‌ماند. آن گاه پرسید که هرگز شطرنج باخته‌ای گفت آری. پرسید هیچ دیده‌ای شاه به خانه شاه درآید جواب داد ندیده‌ام. پس سلطان گفت، تو را چه چیز بر آن داشت تا خود را بدان کسی که از تو قویتر است تسلیم داری بعد از آن حکم کرد تا او را همچنان در بند به خراسان برند. به هر حال اگر این گفت و شنید، درست باشد، توجه سلطان را در تأمل و غور در حوادث تاریخی و همچنین آشنایی او را با شاهنامه که چندان علاقه‌ای به سراینده آن نشان نمی‌داد، معلوم می‌کند.

محمود پس از فتح ری به غارت خزاین و به ویژه کتابخانه نفیس مجدالدوله پرداخت. او پس از سوزاندن بسیاری از کتب بقیه را به خراسان منتقل کرد و همچنین به دار آویختن علما و بزرگان قوم را به عنوان پیروزی بر اهل معتزله یعنی کسانی که خلیفه بغداد آنها را اهل رافضه می‌خواند قلمداد کرد. امیر غزنه به دنبال فتح ری بر قزوین و قلاع اطراف آن، به ساوه و آوه هم دست یافت. پس از آن ری را به پسر خود مسعود سپرد. مسعود نیز زنجان، ابهر و اصفهان را تسخیر کرد و به این ترتیب به قلمرو غزنه افزود.

لشکرکشی به هند - نبرد بهاطیه ۳۹۴ ق / ۱۰۰۴ م

محمود غزنوی پس از یکسره کردن کار خلف بن احمد، به منظور دستیابی به غنایم هند، عازم شهر بهاطیه شد که از شهرهای قدرتمند هند بود. محمود پس از گرد آوری سپاه از سیحون گذشت و راه مولتان را در پیش گرفت. چون به نزدیکی بهاطیه رسید، از استواری باروهای شهر، بسیار شگفت زده شد تا آن جا که برای جلوگیری از تلفات بی مورد، تصمیم گرفت تا به غزنین باز گردد، اما خیلی زود شک و تردید را از خود دور کرد و با تصمیمی راسخ مصمم به فتح شهر شد.

پیروزی محمود در جنگ با پادشاه بهاطیه: گفتنی است که پادشاه بهاطیه - مجهرا / مجهرا - در تمامی کرانه‌های هندوستان به داشتن سپاهی عظیم و اقتدار نظامی مشهور بود به همین دلیل کسی گمان نمی‌برد که محمود بتواند او را شکست دهد. با این وصف چون مجهرا از رسیدن سپاه محمود آگاه شد، دستور به دفاع و پایداری در برابر سپاه محمود را داد. جنگ سختی میان دو سپاه در گرفت که لشکر مجهرا، دلاوران از شهر خود دفاع کردند، اما عاقبت محمود پیروز شد و مجهرا با عده‌ای از سپاهیان به کوههای نزدیک بهاطیه گریختند. اما محمود کار را بر وی سخت گرفت به طوری که عده‌ای از سپاهیان کار آزموده خود را در تعقیب مجهرا فرستاد. تا این که گروه اعزامی عاقبت با سختیهای فراوان خود را به مجهرا رساندند و او را محاصره کردند. مجهرا که از هر سو خود را در مقابل دشمنی یافت، برای آن که به دست لشکریان محمود نیفتد با خنجر خودکشی کرد.

به غنیمت گرفتن یکصد و بیست فیل جنگی: به این ترتیب سلطان محمود با این پیروزی بر گنجینه و خزانه شهر دست یافت و غنایم گرانبها و فراوانی به دست آورد مضاف بر این که به غارت و چپاول شهر نیز پرداخت. همچنین یک صد و بیست فیل جنگی به غنیمت گرفت و حاکمانی از سوی خود بر آن نواحی برگماشت. به علاوه بت خانه‌های هندوان را ویران کرد و به آتش کشید و به جای آنها مسجد و منبر بر پا نمود. سرانجام وی پس از چندی اقامت در بهاطیه عازم غزنین شد، اما به سبب سختیهای راه، تعداد زیادی از سپاهیان تلف شدند به طوری که آسیب فراوانی بر آنها وارد آمد.

لشکرکشی محمود به هند - نبرد با چپپال

۳۹۳ ق / ۱۰۰۳ م

چپپال، راجه وپهنه از خانواده هندو شاهان بود که در لشکر کشی محمود به هند، در ولایت برشور، نزدیک پیشاور کنونی، مغلوب و اسیر شد «۳۹۳ ق / ۱۰۰۳ م» که در این لشکرکشی غنایم بسیاری به دست محمود افتاد. ولی عاقبت چپپال توانست آزادی خود را در برابر پرداخت مالی هنگفت به دست آورد، اما پادشاه هندو که این اسارت و آزادی را برای خود مایه ننگ می‌دانست، خود را کشت.

لشکرکشی محمود به هند - فتح دژ ناراین / نارن آباد

۴۰۰ ق / ۱۰۰۹ م

سلطان محمود پس از فتح دژ نغر و بازگشت به غزنین، مطلع شد که دژ استوار دیگری در هندوستان به نام ناراین - یاقوت حموی آن را نارن آباد گفته است - وجود دارد که دارای گنجینه‌های فراوان است. سلطان محمود برای گشودن دژ ناراین که نزدیک شهر پیشاور بنا شده بود و به طمع به دست آوردن خزاین آن، با سپاهی گران عازم آن دیار شد که در بین راه نیز دژهای فراوان دیگری را تصرف و غارت کرد تا به نزدیکی دژ ناراین رسید.

رایزنی با امیران و بزرگان محمود: فرمانروای دژ ناراین، در برابر یورش سپاهیان محمود، از خود دلاوریهای فراوانی نشان داد، اما سرانجام در نتیجه تلفات زیادی که بر لشکرش وارد شد، به رایزنی با امیران و بزرگان محمود پرداخت به طوری که درخواست ترک مخاصمه و صلح را کرد. به این ترتیب با این قصد، او گروهی از نزدیکان خود را نزد سلطان محمود فرستاد. امیر غزنه نیز در مقابل در برابر گرفتن باج و خراج سالیانه و این که دو هزار تن از سواران وی به عنوان گروگان به غزنین بیایند، حکومت آن دیار را در دست امیر فاراین باقی گذاشت. گشودن این دژ در ۴۰۰ ق / ۱۰۰۹ م، رخ داد که با بستن این پیمان سازش، بین سلطان محمود و امیر ناراین «نام وی در هیچ یک از کتابهای تاریخی نیامده است»، از آن پس بازرگانان خراسان آزادانه به هندوستان رفت و آمد می‌کردند و مردم ناراین نیز اجناس کمیاب خود را به ایران می‌آوردند.

لشکرکشی محمود به هند - نبرد تانسیر

۴۰۵ ق / ۱۰۱۴ م

تانسیر در نزد هندوان همانند «ملکه» بود در نزد مسلمانان. اقوالی که درباره کثرت خزانه معابد آن دیار و همچنین پیلان تانسیر برای محمود نقل کرده بودند، او را به طمع تصرف خزاین تانسیر انداخت. با آن که هندوان سعی فراوان نمودند تا محمود را از این لشکرکشی منصرف سازند، اما سلطان غزنه، غارت اموال تانسیر را به مراتب مهمتر از علاقه مذهبی هندوان به این شهر می‌دید. شهر به دنبال جنگهای خونینی که در ۴۰۵ ق / ۱۰۱۴ م، روی داد و در نهایت تسلیم شد، تقریباً خالی از سکنه بود به طوری که «غازیان سلطان آن چه را یافتند غارت کردند». و بتان بسیار بشکستند و «آن بت چکرسوم را به غزنین آوردند و بر درگاه بنهادند و خلق بسیار گرد آمدند به نظاره آن». گفتنی است که کثرت این گونه غنایم و شهرت بت خانه‌های پر ذخایر هند که در روایات سیاحان، مسافران و سپاهیان از آن یاد می‌شد، البته توجه غازیان و مطوعه را نیز همچون توجه محمود، به خود جلب می‌کرد. از این رو، هر بار و هر زمان که محمود گرفتاری دیگر نداشت، به فکر غزوه با «کفار» هند می‌افتاد. به طوری که در تجهیز سپاه برای لشکر کشی به هندوستان نه تنها ترکان سپاه محمود به امیر کسب غنیمت خود را آماده استقبال از هر گونه خطری می‌کردند، بلکه علاقه به «قتل کفار و نشر آیین اسلام» غازیان و مطوعه را نیز تحریک می‌کرد تا به بهانه جهاد و دعوت به دین، خود را از اکناف و اطراف به سپاه او ملحق سازند. با آن که ظاهراً محمود به اشتغالی منظم و پایدار در این بلاد علاقه‌ای نداشت ولی پس از غارت، چپاول و ویران کردن مناطق، آن دیار را ترک می‌گفت، اما از طرفی در ظاهر هم که شده دستور می‌داد تا پس از تخریب معابد و بت خانه‌ها، مساجدی جای آن بسازند و همچنین مبلغان را به هر جایی می‌فرستاد «تا مر هندوان را شرایط اسلام بیاموزند».

در غالب موارد، همت غازیان و مطوعه و مشور و مشوقان در نشر دین، از حد تخریب بت خانه‌ها و قتل نفوس فراتر نمی‌رفت، چنان چه بر خلافت تصور آنها، این کشتار فجیع از کفار و مشرکین و این شیوه تبلیغ دین، نه موجب هدم آنها و نه پذیرش دین از سوی آنها می‌شد.

لشکرکشی محمود به هند - فتح کشمیر

۴۰۷ ق / ۱۰۱۶ م

سلطان محمود پس از اعلام آمادگی با بیست هزار تن از غازیان و مطوعه ماوراء النهر برای پیکار با کفار و برانداختن بتان، در ۴۰۷ ق / ۱۰۱۶ م، بار دیگر عازم هند شد. وی که از آوازه ثروت و گنجینه‌های بت خانه‌های مَهْرَه harham و قنوج sdonnaq، داستانها شنیده بود، از فرصت استفاده کرده پس از سر و سامان بخشیدن به اوضاع درونی کشور به همراه تمامی سران کشور و امیران، عازم کشمیر شد. سلطان محمود پس از عبور از رودخانه‌های سیحون و جیلم و همچنین گذرگاههای سخت سرانجام به نزدیکی کشمیر رسید که در طی این مسیر، بسیاری از آبادیها را ویران و چپاول نمود و یا فرمانروایان محلی با ارائه پیشکشها و اظهار اطاعت و فرمانبرداری، نسبت به وی، منطقه ی خود را از قتل و غارت نجات دادند. به گفته برخی مورخان، نام فرمانروای کشمیر، چنگی بود. او که نبرد با سپاهیان محمود را بی حاصل می‌دانست، ناچار از در فرمانبرداری درآمد به طوری که با نزدیک شدن سپاهیان محمود به دژ کشمیر، با تمام کسان خویش از دژ بیرون آمد و به خدمت سلطان محمود رسید. چون چنگی آشنایی خوبی با معابر و راههای هندوستان داشت، سلطان محمود او را به جلوداری سپاهیان خویش برگزید و چنگی نیز در مقابل کمک شایانی به محمود هنگام سفرهای جنگی‌اش در هند کرد.

لشکرکشی محمود به هند - فتح دژ برند / هردت

۴۰۹ ق / ۱۰۱۸ م

بنا به گفته شیخ منینی در ترجمه تاریخ عتبی، دژ برند در کشور هردت tadorah بود چنان چه در معجم البلدان نیز از هردت به عنوان کشور یاد شده، اما در زین الاخبار / ص ۷۵، نام دژ مزبور، هرنه و نام حاکم آن هردت آمده است.

به هر صورت حاکم این دژ که از انبوه سپاه محمود به وحشت افتاده بود، از دژ بیرون آمد و دست از پایداری برداشت به طوری که آیین اسلام را نیز پذیرفت، با این وصف محمود به اسلام آوردن حاکم دژ بسنده نکرد به همین دلیل سی زنجیر پیل جنگی و هزار هزار درهم «یک میلیون درهم» از او گرفت تا این که دژ را به حاکم آن جا واگذاشت.

لشکرکشی محمود به هند - نبرد مهاون / ماهابان

۴۰۹ ق / ۱۰۱۸ م

سلطان محمود پس از فتح دژ برند / هردت، رهسپار گشودن مهاون / ماهابان، در نزدیکی شهر ماتوره شد. مهاون یکی از دژهای استوار هندوستان بود که پادشاه آن دیار به نام کلچندر / کلچندر، میانه خوبی با مسلمانان نداشت.

دژ یاد شده، دارای خزاین گرانبهایی از اشیاء نفیس و گوهرهای کمیاب بود. در محاصره این دژ توسط محمود، حاکم آن برای مدت کوتاهی پایداری کرد، ولی سرانجام سوار بر یکی از پیلان جنگی خویش شده و با گروهی از نزدیکان و خاصگان دربار، از رودخانه ماتوره گذشت و در بیشه‌های پیرامون پنهان شد. سلطان محمود، پس از فرار کلچندر، دژ را به آسانی گشود و پنجاه هزار تن از مردمان آن دیار را به کام مرگ فرستاد.

یکصد و هشتاد و پنج زنجیر پیل جنگی: چون کار گشودن دژ به پایان رسید، محمود عده‌ای از سپاهیان خود را مأمور تعقیب کلچندر کرد. کلچندر نیز پس از آگاهی از قصد محمود، نخست همسرش را و سپس خویشتن را کشت. با کشته شدن پادشاه مهاون، گنجینه‌های فراوانی به دست محمود افتاد به طوری که یک صد و هشتاد و پنج زنجیر پیل جنگی نیز از آن محمود شد. گویند تعداد اسیران هندو که از این جنگها به دست آمد، به حدی بود که بهای برده هندی به کمتر از ده درهم رسید.

لشکرکشی محمود به هند - فتح ماتوره

۴۰۹ ق / ۱۰۱۸ م

ماتوره، یکی از شهرهای بزرگ هندوستان در نزدیکی شهر جمنا بود که در کثرت بت خانه‌ها در بین هندوان آوازه و شهرت فراوانی داشت. گفته می‌شود که این شهر محل تولد «کتن بن بالدیو» از پیامبران بزرگ هند، موطن کریشنا، از ایزدان هندی و هشتمین تجسم «ویشنو» بود. محمود غزنوی چون به دروازه‌های شهر رسید، چند روزی درنگ کرد، تا شاید یورش از سوی مدافعان شهر آغاز شود، اما چون این حيله مؤثر نشد، ناگزیر دستور تهاجم و حمله به شهر را داد تا این که سرانجام آن را فتح کرد. عظمت ابنیه، کثرت ذخایر، قصرهای عالی و بناهای مرتفع شهر، چنان چشمان محمود را خیره ساخت که خود در فتح نامه‌اش می‌گوید برای ساختن آن بناها، مبلغ یک صد میلیون دینار در ظرف مدت دویست سال عمر امکان پذیر بود. با این وجود او دستور به آتش کشیدن معابد و قدها و انهدام شهر را صادر کرد. از یک بت خانه در بین سایر غنائم، یاقوت کحلی به دست آمد «به وزن چهار صد و پنجاه مثقال و هرگز هیچ کس چنین گوهری ندیده بود. نویسنده تاریخ یمنی می‌نویسد: «از جمله آن بتها، پنج بت بود از زر سرخ ساخته و اندازه پنج گز در هوا بداشته و دو عدد یاقوت در چشمهای یکی از آنها جای داده که اگر سلطان در بازار بیافتی به پنجاه هزار دینار با رغبت تمام می‌خرید و بر بتی دیگر پاره‌ای یاقوت ازرق کحلی آبدار بود به وزن چهار صد و پنجاه مثقال و از دو پای هر بتی از این پنج بت، چهار هزار دینار در چهار صد مثقال گوهرهای گرانبها به وزن درآمد و بتهایی زرین بود که هشت هزار و سیصد مثقال وزن داشت و بتهای سیمین صد بار زیاده از آنها بود که وزن آنها جز به روزگار دراز به اعتبار موازین و معیارها آشکار و روشن نمی‌شد». سلطان پس از بردن بتها دستور داد، بتخانه را آتش زده و ویران نمودند.

لشکرکشی محمود به هند - فتح قنوج

۴۰۹ ق / ۱۹ - ۱۰۱۸ م

سلطان محمود پس از تسخیر شهر ماتوره، غارت بتخانه‌ها و ویرانی کامل شهر، بر آن شد تا قنوج را نیز به چنگ آورد. چون گفته شده بود که اجپال، فرمانروای قنوج از توان نظامی زیادی برخوردار است، محمود کوشید تا با حيله و خدعه جنگی او را وادار به بیرون آمدن از دژ کند. از این رو، بیشتر سپاه خود را در مهاون باقی گذاشت و با تعداد معدودی از سپاهش عازم قنوج شد، اما پیش از آن که نبردی درگیرد، اجپال فرار کرد و به این ترتیب قلعه‌های قنوج به دست محمود افتاد. «شعبان ۴۰۹ ق / دسامبر ۱۰۱۸ / ژانویه ۱۰۱۹». محمود در شهر قنوج هفت قلعه در کنار رود گنگ را با قریب ده هزار بتخانه کاملاً منهدم ساخت. غنائمی که از این سفر عاید محمود شد «بیست و اندی بار هزار هزار درم و پنجاه و سه هزار برده و سیصد و پنجاه پیل بود. قسمتی از این غنائم صرف ساختن مسجد جامع در غزنین شد. در آن جا، محمود برای خودش عبادتگاه خاصی بنا نمود مضاف بر آن که در جوار آن مدرسه و کتابخانه‌ای نیز ساخت که توصیف آنها در روایات تاریخی نیز آمده است، هر چند مطالب آن را نباید خالی از مبالغه دانست.

فتوحات محمود در هند - نبرد با نندا، راجه بزرگ هند

۴۱۰ ق / ۱۰۱۹ م

در اواخر ۴۰۹ ق / اوایل ۱۰۱۹ م جاسوسان محمود در هند به وی اطلاع دادند که نندا، راجه بزرگ هند، بنای خودسری و نافرمانی را گذاشته است. بنابراین سلطان محمود در آغاز سال ۴۱۰ ق / اواسط ۱۰۱۹ م، اقدام به تجهیز سپاه و لشکرکشی به هندوستان کرد. چون رای جیپال «رای اجپال» فرمانروای قنوج از سلطان محمود شکست خورده بود، در نتیجه نندا او را مورد شماتت و سرزنش قرار داد تا این که دستور قتل او را صادر کرده و تروجیپال یکی دیگر از بزرگان هند را به جای او به امارت قنوج نشانند.

سلطان محمود در تعقیب تروجیپال: امیر غزنه پس از آماده شدن سپاه رهسپار هندوستان شد، اما برای رسیدن به دیار نندا، نخست می‌بایست از قلمرو تروجیپال بگذرد. در نتیجه تروجیپال به محض این که از نزدیک شدن یمین الدوله و عبورش از رود گنگ آگاه شد، به شهر باری گریخت و سلطان محمود

بی درنگ به تعقیب او پرداخت که در نبردی کوتاه تمام سپاهیان تروجیپال را تار و مار کرده و با گروهی از سپاهیان ویژه و زبده خویش عازم شهر باری شد. تروجیپال بار دیگر با نزدیک شدن سپاه محمود به شهر باری، از آن جا گریخت. به این ترتیب شهر به دست سپاهیان محمود افتاد که پس از غارت و ویران کردن معابد، تمامی شهر با خاک یکسان شد. سرانجام محمود پس از مدتی اقامت در آن شهر و آماده ساختن سپاه، عازم جنگ با نندا شد.

تسلیم شدن دژ گوالیه در مقابل محمود: در ۴۱۳ ق / ۱۰۲۲ م بار دیگر محمود برای مقابله با نندا و گرفتن سرزمینهای وی رهسپار هندوستان شد. نخست دژ گوالیه Govalia را به مدت چهارده روز در محاصره انداخت که چون موفق به گشودن آن نشد، عزم بازگشت نمود.

از قضای روزگار، فرمانروای آن دژ که با همراهان خویش دچار اختلاف شده بود، به دست محمود افتاد که با پرداخت مبلغی گزاف توانست از دست سلطان خلاص شود. محمود پس از پایان کار دژ یاد شده، رهسپار گشودن دژ کالنجار، پایگاه اصلی نندا شد. به طوری که سپاه غزنه، دژ کالنجار را از هر سو در محاصره قرار داد. با طولانی شدن محاصره و کمبود ارزاق در دژ، نندا به ناچار درخواست سازش و مصالحه کرد. از این رو، نمایندگانی به نزد سلطان فرستاد، جزیه را پذیرفت و پیشکشهای فراوانی همراه با سیصد زنجیر پیل، بدون پیلبان برای وی فرستاد. سپس نندا شعری به زبان هندی در مدح محمود سرود و آن را به سلطان عرضه داشت. « امیر محمود بفرمود تا آن شعر را بر همه هندوان، تازیان و پارسیان نشان دادند، همه پسندیدند و گفتند سخن از این بلیغتر نتوان گفت. امیر محمود بدان سربلندی نمود و فرمود تا منشوری نوشتند و نندا را به فرمانروایی پانزده دژ به نزد او فرستادند و گفت این پاداش آن شعر است که از بهر ما گفتی و پیشکشهای زیاد برای نندا فرستاد. امیر غزنه پس از این پیروزی به غزنین بازگشت.

لشکرکشی محمود به هند - فتح قیرات و نور

۴۱۱ ق / ۱۰۲۰ م

قیرات و نور از شهرهای خوش آب و هوا و حاصلخیز هندوستان بود که در آن دژهای محکم و استواری قرار داشت. چون محمود از خزاین این دو دژ آگاهی پیدا کرد، مصمم شد تا بار دیگر با لشکرکشی به این مناطق، ضمن دعوت مردمان آن دیار به «اسلام» اموال آنان را نیز غارت کند. چون دژهای یادشده با دیوارهایی از سنگ و مسمار بنا شده بود، محمود گروهی از مهندسين، آهنگران و سنگتراشان را نیز به همراه خود به آن جا برد به طوری که در برابر دژ قیرات لشکر آراست.

اسلام آوردن مردم قیرات: فرمانروای قیرات که توان مقابله با سپاه محمود را در خود نمی‌دید، پیش از آن که جنگ آغاز شود، با پذیرفتن اسلام و قبول پرداخت خراج سالیانه، از مهلکه جان سالم به در برد. مردم قیرات نیز به پیروی از حاکم خود اسلام آوردند و یمین الدوله، مدرسین و مبلغینی چند برای آشنا کردن مردم به دین اسلام در آن شهر باقی گذاشت.

اما مردم نور برعکس اهالی قیرات از پذیرش دین اسلام خودداری کرده و بنای ناسازگاری گذاشتند. از این رو، محمود، یکی از سرداران خود به نام علی بن ایل ارسلان را مسئول گشودن و فتح آن شهر نمود. به این ترتیب ایل ارسلان در مدت کوتاهی نور را گرفت و دژ دیگری در آن جا بنا نهاد. سلطان محمود، فرمانروایی نور را به یکی از امیران سپاه خود به نام علی بن قدر راحوق سپرد و به وی فرمان داد تا به زور شمشیر مردم آن جا را به دین اسلام درآورد. وی در اواخر سال ۴۱۱ ق / اوایل ۱۰۲۱ م « به غزنین بازگشت.

لشکرکشی محمود به هند - فتح سومنات

۴۱۶ ق / ۱۰۲۵ م

مشهورترین و پر آوازه ترین غزوه های محمود در هند، لشکرکشی به سومنات در ایالت گجرات هند بود که در آن معبد و پرستشگاه معروف شیوا قرار داشت. در این معبد، بت بزرگی عبادت می شد که تمثالی از نرینه مهادیوا Mahadiva محسوب می‌شد و گفته شده که خود وی آن بت را ساخته است. محمود که پس از تحمل مشقت فراوان و عبور از گذرگاههای پر خطر به آن ولایت دست یافت

« ۴۱۶ ق / ۱۰۲۵ م»، این بت خانه عظیم را که بعدها توصیفهای خیال انگیزی از آن در برخی روایات مورخین، از جمله «الکامل» ابن اثیر، «آثار البلاد» قزوینی و «نخبة الدهر» دمشقی، با اشتباهات، غلطها و مبالغه‌های بسیار نقل شد، ویران کرد و بت اعظم آن را که گفته‌اند پنج ذرع طول داشت، بشکست.

او قسمتی از آن را به مکه و مدینه فرستاد و پاره‌ای را به غزنین برد. سال بعد نیز برای تنبیه طوایف که هنگام بازگشت محمود از سومنات، در صدد منازعه با او برآمده بودند، لشکر به هند برد «۴۱۷ ق / ۱۰۲۶ م» که این آخرین هجوم محمود به هند بود و ظاهراً پس از آن محمود دیگر فرصت غزوه و جهاد در آن حدود را پیدا نکرد.

نبرد خانواده و جانشینان سلطان محمود غزنوی

مسعود غزنوی

۴۳۲ - ۴۲۲ ق / ۱۰۴۱ - ۱۰۳۱ م



با مرگ محمود غزنوی «صفر یا ربیع الاول ۴۲۱ ق / فبروری یا مارچ ۱۰۳۰ م» بنا بر وصیت محمود، پسرش محمد جانشین او شد، اما مسعود که همواره خود را جانشین بر حق پدر می‌دانست، با حمایت امیران و لشکریان محمد، توانست بدون جنگ او را اسیر و کور سازد و خود زمام امور را به دست گیرد.

با بیعت و انقیاد امیران و بزرگان غزنه و همچنین تأیید سلطنت او توسط خلیفه بغداد - القادر بالله - مسعود، پس از چندی اقامت در بلخ به غزنه آمد «جمادی الثانی ۴۲۲ ق / جون ۱۰۳۱ م» و بدون هیچ مقاومتی وارث تخت پدر شد.

سلطنت بالنسبه کوتاه مدت مسعود، از همان آغاز و تا انتها، درگیر توطئه‌های گوناگون درباریان و کشمکشهای دایم بین کسانی بود که از عهد محمود، در دیوان و درگاه نفوذ یافته بودند. در حقیقت تازه به دوران رسیدگانی که در سایه پیوستن به مسعود، به دنبال فرصت و سودجویی از قدرت بودند. خود رأیی، بی تدبیری، آزمندی و شتابکاری سلطان هم، هرج و مرج ناشی از این توطئه‌های مخرب را به بدترین نتایج آن که غلبه ترکان سلجوقی بر خراسان و کشته شدن مسعود به دست لشکریانش بود، منتهی شد.

افزایش نارضایتیهای بزرگان از مسعود غزنوی

توطئه‌های درباری که «استبداد طبع» این سلطان کوتاه نظر و بی فکر را به بازی می‌گرفت، وی را درگیر جنگهای بی فایده‌ای می‌کرد که حاصلی جز غارت و کشتار نداشت. مال اندوزی مسعود نیز مزید بر علت بود، چنان که در میان کارهای نسنجیده‌اش، دستور باز ستاندن اموالی را داد که برادرش محمد به اعیان و ارکان ملک بخشیده بود. گرچه از این اقدام مالی برای مسعود حاصل نشد، اما در مقابل کدورتها و نارضایتیها را به شدت افزایش داد.

از طرفی مسعود، وزارت خویش را به خواجه احمد حسن میمندی، وزیر سابق پدرش داد. وزیر که در عهد محمود، به حکم سلطان اموالش مصادره و خودش در حبس افتاده بود. با وجودی که خواجه میمندی، در سنین پیری عهده دار وزارت مسعود شد و در عین حال مردی عاقل و با تدبیر بود، اما

این امر مانع از آن نشد که او به خاطر کینه‌های گذشته خود، از کسانی که در عهد سلطان محمود بر علیه او بدگویی کرده بودند انتقام نگیرد. آن چه در تاریخ بی‌هقی در باب این دوره از سلطنت مسعود آمده است، او را سلطانی مستبد، نشان می‌دهد.

اعدام حسنک وزیر: از جمله کارهایی که برای سلطان، باعث بد نامی شد، اقدام عجولانه دربار غزنه در توقیف و اعدام خواجه حسن می‌کال نیشابوری معروف به حسنک وزیر بود. هر چند محرک این اقدام، بوسه زوزنی بود، اما خواجه می‌مندی هم که در دل از این ماجرا خرسند بود، سعی و کوشش قابل ملاحظه‌ای در جلوگیری از آن و از رسوایی‌هایی که به دنبال داشت، به جا نیاورد. مصادره اموال احمد نیالتکین: همچنین مصادره اموال احمد نیالتکین که خزانه دار محمود و به قولی فرزند او بود، با چنان آزار و تحقیر سختی صورت گرفت که پس از آن که رضای سلطان مسعود را جلب کرد و مأمور عازم به هند شد، در آن جا سر به شورش برداشت و ترکمانان را هم در خراسان بر ضد سلطان تحریک کرد، به طوری که فرو نشانیدن عصیان احمد به آسانی میسر نشد. بدین گونه، در اندک زمانی، تمامی ارکان دولت غزنه، فدای سوء ظن سلطان و تصفیه حسابهای هوادارانش با درباریان سابق شد. در این اوضاع آشفته؛ امیر یوسف عمومی سلطان، اریارق سپهسالار وی در هند، و سفتکین غازی سپهسالار ترک اتباه شدند. از طرفی توطئه‌ای هم بر ضد التونتاش خوارزمشاه انجام گرفت که عقیم ماند و موجب شد تا این خدمتگزار وفادار و توانای دیرین دولت غزنوی، اعتماد خود را نسبت به سلطان مسعود از دست بدهد. این افراط کاریهای مستبدانه، سوء ظنهای بی جا و توطئه‌های درباری، به تدریج محیط نا امنی را فراهم آورد که مسعود را از وجود رجال معتمد و امیران فداکار و کاردان محروم ساخت. بعد از وفات خواجه می‌مندی، مسعود «محرم ۴۲۴ ق / دسامبر ۱۰۳۲ م» وزارت خویش را به خواجه احمد بن عبدالصمد، واگذار کرد «جمادی الثانی ۴۲۴ ق / می ۱۰۳۳ م» که وزیری با کفایت و مدبر بود.

بی‌تدبیری مسعود غزنوی در اداره ی امور قلمرویش بی توجهی به مشکلات داخلی و لشکر کشی به هند

به هر حال، مسعود در همان سالهای نخست سلطنتش، علی رغم قحطی و بیماری وبا که از عراق و شام تا خراسان و هند تقریباً در همه جا فراگیر شده بود، «۴۲۳ ق / ۱۰۳۲ م» و با وجود ترکمانان که در خراسان به غارت و تجاوز مشغول بودند؛ به یاد سنت دیرین پدر افتاد که غزو و جهاد را در هر سال واجب می‌دانست.

در دره کشمیر قلعه‌ای به نام «سرسی» را که پدرش محمود چند بار به تسخیر آن کوشید، اما توفیقی حاصل نکرد، فتح و با غنایم فراوان و بردگان بسیار به غزنین بازگشت «۴۲۴ ق / ۱۰۳۳ م». اما به رغم گرفتاریهایی که ترکان غز - طوایف سلجوقی - در این ایام برای وی در تمامی خراسان به وجود آورده بودند و با آن که علی تکین، در ماوراء النهر و هارون پسر التونتاش در خوارزم بر علیه مسعود با ترکمانان همدست شده بودند و خراسان نیز بر اثر مظالم حاکم فاسد آن، سوری بن معتز، عرصه جنگ داخلی و آشوب در طوس و غارت نیشابور شده بود؛ مسعود، به جای برخورد با بیداد حاکمان محلی خود، تدبیر ترکان غز و فرو نشانیدن عصیان ماوراء النهر، لشکر به گرگان و طبرستان کشید و فتنه باکالیجار، واپسین امیر زیاری را که از پرداخت خراج خودداری ورزیده بود، فرو نشانند تا این که سرانجام صلح نامه‌ای با امیر زیاری منعقد ساخت «ربیع الاول ۴۲۶ ق / جنوری ۱۰۳۵ م».

تاج گذاری و حمله ی مجدد به هند: سال بعد هم مسعود با تشریفات تمام به مقر تازه‌ای که در غزنین برایش ساخته بودند «نزول اجلال» کرد. بر تخت زرین مرصعی نشست و تاج زرینی به وزن «هفتاد من از زر و جواهر» که از بالای تخت آویخته بودند بر سر نهاد و محتشمان و رعایا را بار داد. در همین سال به پسرش، مورود نیز فرمان امارت بلخ را داد و او را به آن دیار اعزام داشت. این تاجگذاری آخرین جلوه شوکت و جلال بی ثبات دولتی بود که مقارن افول خود بود. تملق و چاپلوسی چاکران حکومت و ستایش شاعران درباری، که سلطان را به خوش باوری مغرورانه‌ای دچار کرده بود، ظاهراً جلوه طلاهای ایام تاجگذاری بود که، او را به هوس اموال هند و غارت معابد

آن انداخت به طوری که به بهانه وفای به نذر، بی آن که به پیشروی ترکان سلجوق و گرفتاریهای خراسان اهمیتی بدهد، آهنگ فتح قلعه هانسی را کرد «ذی الحجه ۴۲۸ ق / سپتامبر ۱۰۳۷ م» به طوری که قلعه هانسی که آن را «قلعه عذرا» نیز می‌خواندند، به قیمت تخریب و نابودی بسیاری از معابد و شهرهای هند فتح کرد. مسعود به هنگام بازگشت از این غارت و کشتار، «جمادی الثانی ۴۲۹ ق / مارچ ۱۰۳۸ م» امارت لاهور را به پسرش مجدود واگذاشت.

صلح اجباری با ترکمانان سلجوقی: به هنگام بازگشت به غزنه، به سبب وخامت اوضاع خراسان و ماوراءالنهر که اسباب دلنگرانی شده بود، به فکر چاره افتاد، اما علی رغم کوششهای مقطعی که به عمل آورد، به سبب عمیق شدن بحران و نفوذ سلاجقه در منطقه، رفع آن مشکلات دیگر ممکن نبود. با آن که در طلخاب، نزدیک بلخ، به ترکان ضرب شستی نشان داد «شوال ۴۳۰ ق / جولای ۱۰۳۹ م»، اما آنها را در عقب نشینی دنبال نکرد به طوری که بار دیگر مهاجمان در حوالی سرخس سر برآوردند. با توجه به این دشواریها مسعود به اشارت و وساطت وزیر با ترکمان پیمان صلحی اجباری امضاء کرد که مطابق مفاد این پیمان، نساء، باورد، فراوه و تمام بیابانهای اطراف به ترکمانان واگذار شد.

مسعود به دنبال این مصالحه که خود و هنی در قدرت دولت غزنه بود در ذی القعدة ۴۳۰ ق / آگوست ۱۰۳۹ م. به هرات رفت. به دنبال این واقعه، علی رغم کوششی که مسعود برای باز پس گیری مناطق واگذار شد، به ترکمانان به عمل آورد، اما نتیجه‌ای خلاف انتظار نصیبش شد.

مسعود در آغاز کار در بین سپاهیان و نظامیان به شدت محبوب و مورد علاقه بود. به طوری که شاید قدرت پنجه و دلاوری کم نظیر او که داستانهای زیادی درباره آن نقل شده، در کرنش سپاهیان و انقیادشان نسبت به او بی تأثیر نبوده است. ولی رفته رفته، به سبب خودرأیی و مال دوستی مسعود که به حقیقت او را وارث معایب پدرش محمود می‌ساخت، اعتماد سپاه را از او سلب کرد. گذشته از آن، به رغم قوت بازو، مسعود فاقد اراده‌ای استوار و معقول بود چرا که چنین فضایی شایسته مردان قوی و نشانه فضل و بزرگواری سالاران واقعی است.

طرفه آن که این «خداوند» که صاحب حشمت سلطانی محمود شده بود، چون خود را برتر از خلق می‌شناخت، به کوتاه بینی زاید الوصفی دچار شد. او گمان می‌برد که دیگران در عقل و تدبیر نیز از او فروتر هستند، از این رو، بی آن که در کارها به رأی و توصیه مشاوران اعتنا کند، خود را درگیر دشواریهایی می‌کرد که رهایی از آن برایش بسیار سخت بود.

نبرد مسعود غزنوی با ترکمانان



در دوره امارت مسعود، به سبب خرابی اوضاع و پریشانی دربار، ترکمانان بار دیگر فرصت یافتند تا در نواحی خراسان، دست به اقدامهای ایدایی بزنند. بیماری وبا که از عراق و شام تا خراسان و هند همه جا شایع شده بود و قحطی ارزاق بر بدی اوضاع افزوده بود. از طرفی قتل و غارت ترکمانان در خراسان نیز، شرایط را وخیم تر کرده بود.

اما به رغم گرفتاریهایی که ترکان غز، در این ایام برای وی در تمام خراسان به وجود آورده بودند، با آن که علی تکین در ماوراء النهر و هارون پسر التونتاش در خوارزم بر علیه مسعود با ترکمانان هم پیمان شده بودند، و خراسان نیز به سبب سوء تدبیر و بیداد حاکم آن سوری بن معتز، عرصه جنگهای داخلی و آشوب طلبانه شده بود؛ مسعود به جای آن که دست سوری را از بیدادهایش کوتاه کند و با عزیمت به مرو و به تدبیر کار ترکمانان بپردازد، رو به سوی طبرستان آورد و با واپسین سپهسالار آل زیار، باکالیجار کوهی به جنگ پرداخت و او را گوشمالی داد.

با وجودی که ترکمانان از سالهای پیش از خراسان به راهزنی و فساد مشغول بودند، اما چون تعدی و تجاوز آنها به پای مظالم و فجایع مستمر حکام محلی نمی‌رسید، ناخرسندی از آنها در نزد مردم به مراتب کمتر از نفرت از امیران محلی بود. بعد از جنگ و گریزهای پی در پی و مصالحه های بی نتیجه، بالاخره در نیردی در نزدیکی مرو، در حصار دندانقان، سپاه سلطان از تشنگی و بی برگی، دچار نوعی بی نظمی شد که در پی آن عده‌ای از غلامان مسعود به سلجوقیان پیوستند. در باقی لشکریان نیز اغتشاش روی داد به طوری که نظام سپاه از هم گسست.

بالاخره مسعود چاره خود و یاران را در فرار دید در هشتم رمضان ۴۳۱ ق / بیست و سوم می ۱۰۴۰ م که با این فرار سلطان، غنیمت عمده‌ای به چنگ سلجوقیان افتاد. طغرل هم همان جا به نام امیر خراسان، خود را وارث سلطنت مسعود یافت که اعیان ولایت هم به همین عنوان به سلام وی آمدند. از طرفی سلطان غزنه در واپسین کوششهای خود برای مقابله با ترکمانان سلجوق، با شورش سپاهش مواجه شد که به دست امیران سپاه و بنا به قولی در پیکار با آنان کشته شد. چیزی که عصیان و تمرد آنها را به خطر جدی تبدیل می‌کرد، آن بود که علی تکین در ماوراء النهر با آنها در ارتباط بود و دائماً آنها را بر ضد سلطان مسعود تحریک می‌کرد.

در توطئه‌ای که هارون بن التونتاش در خوارزم بر ضد مسعود ترتیب داد، سعی کرد، تا شاه ملک، بزرگ امیر قراختاییان ایلک را در این پیمان وارد سازد. هر چند کینه و نفرت عمیق شاه ملک از سلجوقیان، امکان شکل گیری این پیمان سه جانبه را فراهم نساخت، اما از خطر این تهاجمات و عمیقتر شدن بحران نیز چیز زیادی نکاست. حتی اقدام شاه ملک در شیبخون سختی که به سپاه ترکمانان زد و تلفات زیاد به آنها وارد آورد «ذی الحجه ۴۲۵ ق / اکتبر ۱۰۳۴ م»، تنها توانست وقوع قطعی انقراض سلطنت مسعود را برای مدتی به تعویق اندازد. اقدام شاه ملک، اطراف جیحون را برای ترکمانان ناامن کرد و چون هارون بن التونتاش هم در خوارزم کشته شد، سرکردگان قوم سلجوق - طغری، چغری و بیغو- از انتقام سلطان به وحشت افتادند. از این رو در صدد برآمدند تا از مسعود زینهار در این امر کمک بخواهند» حدود رجب ۴۲۶ ق / می ۱۰۳۵ م. به این ترتیب در نامه‌ای که به سوی، والی خراسان نوشتند و نسخه آن در تاریخ بیهقی هست، او را واسطه کردند تا سلطان نواحی نسا و فراوه را به آنها واگذارد و آنان نیز به نوبه خود، اطاعت سلطان را گردن نهند. مسعود با وجود توصیه و اصرار وزیرش، خواجه احوذ بن عبدالصمد، مع ذلک پیشنهاد سلاجقه را نپذیرفت و آن را وهن و ضعف قدرت خود به حساب آورد. خاصه آن که حدود ده هزار خانوار از سپاه قوم ترکمانان نیز از جیحون عبور کرده بودند و ظاهر امر نشان می‌داد که آنها در واقع به دنبال تحمیل شرایط خود هستند.

با رد این پیشنهاد، سرانجام بین امیر غزنه و سلاجقه جنگی در گرفت. نخست سالار سلطان، حاجب بکتعدی، در حدود نسا، با ترکمانان رو به رو شد «شعبان ۴۲۶ ق / ژوئن ۱۰۳۵ م»، اما از آنان شکست سختی خورد.

سلطان مسعود که بعد از این شکست می‌بایست از آشفته رأبی و یا هر اقدامی که حاکی از ضعف و تزلزل باشد خودداری کند، بدون مشورت تصمیم به مصالحه و استمالت از سلاجقه برآمد که در واقع ناتوانی خود را برملا ساخت. قاضی بونصر صینی که از سوی سلطان و به عنوان فرستاده ویژه به نزد ترکمانان رفته بود، پس از بازگشت، مصالحه را به هیچ وجه پایدار و مقصود به ثواب نمی‌دید و خاطر نشان کرد که این قوم قصد همزیستی و اطاعت از سلطان را ندارند. اما مسعود که در این صلح نامه؛ نسا، مراوه و دهستان را به ترتیب به؛ طغرل، چغری و بیغو واگذار کرده بود، به همان

اطاعت ظاهری آنها خرسند شد. هنوز مدت زیادی از این «صلح نامه» نگذشته بود که بار دیگر خراسان به سبب راهزنی و تجاوزهای پی در پی ترکمانان دچار آشوب شد «۴۲۹ ق / ۱۰۳۸ م». سلطان ناچار از ماوراء النهر به قصد تنبیه آنان به خراسان لشکر کشید. اما بار دیگر سلاجقه در مرو اظهار انقیاد و پیشنهاد مصالحه دادند و با درخواست چراخور و مرتع در خراسان و قبول آن از سوی مسعود، مصالحه دیگری صورت گرفت که از رویارویی آنها جلوگیری کرد. از سوی دیگر، در تعدادی از شهرهای خراسان، که مردمشان از حکام محلی غزنویان کمتر از ترکمانان ستم و جفا نمی‌دیدند، گه گاه، فتنه ترکمانان را برای خود فرصتی می‌یافتند تا از زیر یوغ حکومت مسعود و عمال ستم پیشه‌اش، رهایی یابند. از این رو، پاره‌ای از شهرها همچون باورد و سرخس که مردم قادر به مقاومت در برابر ترکمانان نبودند، بدانان اجازه ورود به شهر دادند. بدین گونه خراسان از دو سو؛ یکی حاکمان محلی ستم پیشه و از سوی دیگر ترکمانان سلجوق در معرض چپاول و تعدی قرار گرفت. در ادامه این حوادث، بخشی از سپاه مسعود در نزدیکی هرات توسط یک دسته از سلاجقه غارت شد و بدین گونه باب هر گونه مذاکره‌ای برای یک صلح بی دوام دیگر بسته شد. به فرمان مسعود کار تعقیب ترکمانان با خشونت دنبال شد؛ تعداد زیادی از مهاجمان کشته شدند و سرهاشان به همراه اسرا به نزد سلطان فرستاده شد. مسعود نیز دستور داد تا سرها را «بر خران بار کردند و به نزدیک بیغو فرستادند و پیغام داد که هر که عهد بشکند جزای او چنین باشد.

سلطان که از هرات عازم نیشابور بود، در نزدیک طوس با دسته‌هایی از ترکمانان برخورد که آشکارا با وی به جنگ برخاستند. هر چند سلطان در دفع آنها موفق شد، اما این جسارت برای مسعود مایه ناخرسندی و تعجب بود. این وضعیت نشان می‌داد که از این پس، تنها شمشیر و زبان تیغ بین این دو قوم معارض حکم خواهد راند و هر گونه مذاکره‌ای در این باب بی فایده خواهد بود. در جنگی که سباشی تکین، سپهسالار سلطان که از نیشابور به سرخس لشکر کشیده بود، شکست خورد «رمضان ۴۲۹ ق / جون ۱۰۳۸ م» که مال، سلاح و غنیمت بسیاری به چنگ ترکمانان افتاد. خبر این شکست، سوری بن معزی - والی خراسان - را چنان وحشت زده کرد که بدون دستور سلطان، نیشابور را تخلیه و با اموال و خزاین به قلعه میکایی واقع در حدود ترشیز، فرار کرد.

چون نیشابور بی دفاع ماند، اهالی شهر که بهانه‌ای برای وفا داری نسبت به سلطان نداشتند، به ابراهیم نیال، سرکرده سپاه ترکمانان اجازه ورود به شهر دادند. ابراهیم نیز با ورود به شهر به نام طغرل که خود چند روز پس از فتح شهر به عنوان فاتح وارد نیشابور شده بود، خطبه خواند و بدین گونه نام طغرل در خراسان جای نام مسعود غزنوی را گرفت «شوال ۴۲۹ ق / جولای ۱۰۳۸ م». مسعود نیز پس از چند جنگ و گریز کوتاه، عاقبت به سبب وخامت اوضاع، و بنا به صوابدید وزیر، با ترکمانان صلحی اجباری و مجامله آمیز منعقد کرد. دنبال این مصالحه که خود وهنی در حق دولت غزنه بود، مسعود به هرات رفت «ذی القعدة ۴۳۰ ق / آگوست ۱۰۳۸ م» و ترکمانان هم، خراسان را که اکنون قسمت عمده آن در دست ایشان بود، بین خود تقسیم کردند: طغرل با کسانش، نیشابور را از آن خود کرد، داود چغری در نواحی سرخس امارت برافراشت و دسته‌های مربوط به بیغو در اطراف نسا و باورد.

مسعود که به هرات هزیمت کرده بود، در صفر ۴۳۱ ق / اواخر اکتبر و اوایل نوامبر ۱۰۳۹ م با لشکری گران به قصد تنبیه ترکمانان از هرات بیرون آمد. مدتی در نسا و باورد منتظر ماند تا در فرصتی با ترکمانان مقابله کند. اما این فرصت پیش نیامد و مسعود به ناچار عازم نیشابور شد. در نیشابور نیز طغرل شهر را ترک و به دیگر ترکمانان پیوسته بود، از این رو، ورود مسعود به نیشابور هم حاصلی به بار نیاورد. گر چه قحطی، خستگی و بی انگیزگی سپاه او را مستهلک ساخته بود. در بیرون از نیشابور نیز، همه جا را قحطی و پریشانی فرا گرفته بود به طوری که بسیاری از ستوران سلطان از بی علفی تلف شدند. از طرفی لشکرکشی نیز به خاطر اجتناب ترکمانان از رویارویی، بی فایده به نظر می‌رسید. اما سلطان به جای آن که در ورود هرات و باد غیس، برگ و نوایی برای لشکر فراهم کند به تعقیب ترکمانان راه مرو را در پیش گرفت در رمضان ۴۳۱ ق / می ۱۰۴۰ م. بالاخره در نزدیکی مرو، در حصار دندانقان، سپاه سلطان از تشنگی و بی برگی، دچار

نوعی بی‌نظمی شد که در پی آن عده‌ای از غلامان مسعود به سلجوقیان پیوستند. در باقی لشکریان نیز اغتشاش روی داد به طوری که نظام سپاه از هم گسست.

بالاخره مسعود چاره خود و یاران را در فرار دید در هشتم رمضان ۴۳۱ ق / بیست و سوم می ۱۰۴۰ م که با این فرار سلطان، غنیمت عمده‌ای به چنگ سلجوقیان افتاد. طغرل هم همان جا به نام امیر خراسان، خود را وارث سلطنت مسعود یافت که اعیان ولایت هم به همین عنوان به سلام وی آمدند. از طرفی سلطان غزنه در واپسین کوششهای خود برای مقابله با ترکمانان سلجوق، با شورش سپاهش مواجه شد که به دست امیران سپاه و بنا به قولی در پیکار با آنان کشته شد. از دیگر عواملی که موجب می‌شد اغلب حکام محلی در برخورد با ترکمانان موفقیت چندانی به دست نیاوردند، شیوه نبرد سلاجقه بود. چون این قوم فرزند بیابان بودند و بیشتر به غارت، جنگ و گریز عادت داشتند، از این رو، هنگامی که برخی از سرداران غزنوی هم با آنها رو به رو شدند، به ندرت از عهده مقابله با آنها بر می‌آمدند.

بکتکین حاجب، در نزدیکی ترمذ، عده‌ای از ترکمانان را مقتول و عده دیگری را به اسارت گرفت «محرم ۴۲۶ ق / نوامبر - دسامبر ۱۰۳۴ م». در سرخس، نوشتکین خاصه، در زد و خورد با آنها، عده‌ای را کشته و عده زیادی را هم اسیر کرد «صفر ۴۲۶ ق / ژانویه ۱۰۳۵ م». اما این اقدامات تنبیهی و جنگ و گریزهای مقطعی هم موجب آن نشد که به تدریج دامنه تعرضات سلاجقه گسترده‌تر شود و مرو، سرخس، بادغیس، باورد و نسا را نیز در بر گیرد.

مجدود بن مسعود غزنوی

۴۳۲ - ۴۲۸ ق / ۱۰۴۱ - ۱۰۳۷ م

مجدود پسر سلطان مسعود غزنوی، پس از پیروزی پدر در هند و فتح قلعه هانسی، به امارت مولتان و لاهور فرستاده شد. در عهد فرمانروایی مودود، برادرش، دست به خودسری و دشمنی با او زد، امیر مودود که در پنهان از نیت برادر آگاهی پیدا کرده بود، گروه زیادی را به سرکوبی وی اعزام داشت. این گروه در لاهور با سپاه مجدود روبه‌رو شد که هر دو لشکر آماده نبرد شدند، اما پیش از آن که جنگی روی دهد، با مرگ مشکوک مجدود مواجه شدند «ذی الحجه ۴۳۲ ق / آگوست ۱۰۴۱ م» و بدین گونه، سرزمینهای لاهور و مولتان، بی آن که خونی ریخته شود، ضمیمه قلمرو مودود شد.

علی بن مسعود و محمد بن مودود

۴۴۱ ق / ۱۰۵۰ م

پس از مرگ مودود بن مسعود، دو امیر زاده به نامهای؛ علی پسر مسعود و محمد پسر مودود، به طور مشترک به امارت غزنین رسیدند. این دو پادشاه بسیار سست اراده و فاقد هر گونه تدبیری در سیاست امور بودند. به طوری که ستم و بیداد این دو امیر در غزنین و کرانه‌های اطراف، موجب غلیان احساسات عمومی و طغیان مردمان علیه آن دو شد. سرانجام اهالی شهر به کوشک شاهی یورش برده، علی و محمد را دستگیر و در یکی از دژهای غزنین زندانی کردند و به جای آنها، عبدالرشید یکی دیگر از پسران محمود را به جای آن دو بر تخت امارت غزنین نشاندند. مدت امارت این دو امیر خودسر، تنها شصت روز بود.

عبدالرشید بن محمود

۴۴۳ - ۴۴۱ ق / ۱۰۵۲ - ۱۰۵۰ م

با برکناری دو امیر زاده غزنوی - علی بن مسعود و محمد بن مودود - اهالی غزنین عبدالرشید، فرزند سلطان محمود غزنوی را به امارت نشاندند. عبدالرشید در ظاهر مردی دانشمند و اهل ادب بود، اما از سیاست و تدبیر در امور کشورداری بهره‌ای نداشت.

رویاری با چغری بیک سلجوقی: وی از همان آغاز امارتش، با طمع چغری بیک سلجوقی مواجه شد که می‌خواست، غزنه را از چنگ بازماندگان مسعود درآورد. از این رو لشکری گران را به فرماندهی الب ارسلان از راه طخارستان - تخارستان - روانه غزنین کرد و خود با سپاهی دیگر از راه سیستان به بُست رفت تا بدین ترتیب، عبدالرشید را از دو سو مورد یورش قرار دهد. عبدالرشید

که از اندیشه چغری بیگ آگاهی یافت، نیرویی بزرگ به فرماندهی طغرل، از غلامان سلطان محمود که مردی دلاور، شایسته و جنگ آزموده بود، برای سرکوبی سلجوقیان گسیل داشت. پیروزی طغرل بر عبدالرشید بن محمود غزنوی: طغرل در نزدیکی غزنین در جایی به نام دره خمار، الب ارسالان را به سختی شکست داد و سپس خود را با کتاب به بُست رساند. چغری بیگ که در خود تاب مقاومت نمی‌دید، فرار اختیار کرد و طغرل توانست در سیستان بر بیغو، امیر سلجوقی سیستان پیروز شود. چون در مدت اندکی، به پیروزیهای درخشانی دست یافت، از راه غرور و خودخواهی به فکر برکناری عبدالرشید، ولی نعمت خود افتاد.

از طرفی عبدالرشید نیز که تاب مقاومت و ساز و برگی برای رو به‌رویی نداشت با خویشان، نزدیکان و تمامی شاهزادگان غزنوی در یکی از دژهای استوار پناه گرفت. طغرل نگاهیان دژ «کوتوال» را با نوید نعمت پادش فریب داد و به این ترتیب به عبدالرشید و شاهزادگان غزنوی دست یافت. با کشته شدن عبدالرشید، طغرل برای مدت کوتاهی بر تخت امارت غزنه نشست. مدت فرمانروایی عبدالرشید را با اختلاف دو سال و نیم نوشته اند.

سپهسالاری خراسان: از اواخر عهد سامانیان، امیران بزرگ از میان غلامان ترک انتخاب و در دربار تربیت می‌شدند. اما در اوایل عهد سامانی، احياناً این امیران از ارباب بیوقات و همچنین از میان خاندانهای قدیم ولایت ماوراء النهر و خراسان برمی‌خاستند به طوری که به عالیترین مقام نظامی که مرتبه سپهسالاری خراسان بود و صاحب آن در نیشابور مقام داشت، می‌رسیدند.

ترکان و سپهسالاری خراسان: این امر که ترکان در طی مراتب امارت، گه گاه و به ویژه در پایان عهد سامانیان عنوان سپهسالاری خراسان و امارت نیشابور را پیدا کردند، ظاهراً تا حدی بدان سبب بود که این غلامان خانه زاد و دست پرورده امیران بخارا بودند که در اتقاء آنها به این مراتب، دربار بخارا، خود را از دغدغه عصیان و داعیه سرکشی آنها ایمن می‌پنداشت.

البتکین: مع هذا، همین سپهسالاران خانه زاد، به رغم سابقه نعمت، گه گاه برای اظهار تمرد و عصیان خویش، بهانه‌هایی هم پیدا می‌کردند؛ چنان که البتکین حاجب در مقام سپهسالاری خراسان به سبب آن که خود را در معرض خشم و تهدید امیر جدید بخارا دید، داعیه سرکشی پیدا کرد.

ابولعباس تاش: ابوالعباس تاش هم که از همین غلامان ترک بود و از طرفی به سعی ابوالحسن عتبی امارت خراسان را یافته بود، چون بعد از عتبی از امارت نیشابور معزول شد، با آل بویه تیبانی و سازش کرد به طوری که سر به شورش برداشت.

قائق خاصه: قایق خاصه، سردار دیگری هم که از غلامان ترک بود، مدتی سپهسالار خراسان و امیر نیشابور بود که چون از آن شغل برکنار شد «۳۸۱ ق / ۹۹۱ م» او نیز علم عصیان برداشت و با ایلک خان هارون ترک سازش کرد تا این که بر علیه آل سامان به تحریک مردم پرداخت.

ابوعلی سیمجور: چنان که ابوعلی سیمجور نیز، که همچون پدرش از ترکان سرایی بود، در همین ایام از جانب نوح بن منصور به امارت خراسان رسید. او نیز همچون اخلافش، در نیشابور دعوی استقلال کرد. سپهسالاری خراسان در عهد غزنویان: باری، امارت خراسان که در اواخر عهد سامانیان غالباً در دست ترکان سرایی بود، سرانجام، بهانه منازعاتشان با هم و با آل سامان شد به طوری که عاقبت به سقوط بخارا به دست ترکان و غلبه ایلک خان و قراخانیان بر سراسر ماوراء النهر منجر شد. غزنویان، امارت نیشابور و عنوان سپهسالار خراسان را در آغاز به فرزندان یا برادران خویش تفویض می‌کردند. محمود که خود در پایان عهد سامانیان «۳۸۴ ق / ۹۹۴ م» عنوان سپهسالاری خراسان را داشت، چون بعد از پدر به امارت غزنه رسید «۳۸۷ ق / ۹۹۷ م» امارت خراسان را به برادر امیر نصر بن سبکتکین واگذاشت. امیر نصر در امارت خراسان و در آن چه که به شغل سپهسالاری مربوط می‌شد، کفایت و لیاقت بسیاری نشان داد به طوری که در خراسان اعتبار و حیثیت قابل ملاحظه‌ای پیدا کرد.

به این ترتیب این منصب بعد از او هم، در زمان محمود و امیر محمد، به امیر یوسف بن سبکتکین، برادر دیگر سلطان واگذار شد. اما سلطان مسعود که این عنوان را در نزد شاهزادگان خاندان خویش، ظاهراً مستند دعوی تلقی می‌کرد، آن را از اهمیت سابقش انداخت. به طوری که در عهد مسعود، عنوان سپهسالاری از خراسان جدا شد و امارت خراسان به امثال؛ امیر علی دابویه و سوری بن معتز

داده شد. از سوی دیگر عنوان سپهسالاری که تنها مختص خراسان بود از بین رفت، چنان که تاش فراش، عنوان سپهسالاری عراق را یافت که حکومت او هم در آن دیار مایه نارضایتی فراوانی شد.

فرخزاد پسر مسعود غزنوی

۴۵۱ - ۴۴۳ ق / ۱۰۵۹ - ۱۰۵۲ م

چون طغرل سلجوقی، عبدالرشید و تمامی شاهزادگان غزنوی را که در دژ دهک پناه گرفته بودند، به قتل آورد، از این خانواده، به قول حمدالله مستوفی، تنها سه تن و به گفته صاحب طبقات ناصری، دو تن به نامهای: ابراهیم و فرخزاد که در دژ عبید زندانی بودند، از مرگ رهایی یافتند. رهایی این دو شاهزاده، در نتیجه زیرکی و هوشیاری نگهبان دژ بود که با رسیدن فرمان طغرل مبنی بر کشتن شاهزادگان، اندکی درنگ کرد. و چون روز بعد از فرمان، خود طغرل به دست نوشتگین به قتل رسید، این دو شاهزاده از مرگ حتمی رهایی جستند.

امارت فرخزاد: به هر حال مردم غزنه بر آن شدند تا ابراهیم را به امارت بردارند، اما چون وی مردی بیمار و ناتوان بود و از سوی دیگر، کوتاهی در گزینش امیر، انگیزه شورش و سرکشی می‌شد، از این رو به امارت فرخزاد رضایت دادند و وی در نهم ذی القعدة ۴۴۳ ق / چهاردهم مارس ۱۰۵۲ م بر تخت امارت غزنه نشست. گفته می‌شود که فرخزاد، امیری دادگر، بردبار و نیکو رفتار بود که اهالی غزنه در دوران امارتش، در امنیت و آرامش می‌زیستند.

از جمله آن که چون مردم سیستان به سبب جنگهای طغرل کافر نعمت با سلاجقه، دچار سختی فراوان شده بودند و ویرانیهای شهر نیز بسیار بود، فرخزاد مردم آن دیار را تا آباد کردن خرابیها از پرداخت هر گونه مالیات و خراجی معاف کرد و حتی با پرداخت اعانه به آنان، در بازسازی خانه و کاشانه کمک نمود. این امیر در سن ۳۴ سالگی، در ۴۵۱ ق / ۱۰۵۹ م به بیماری قولنج دار فانی را وداع گفت.

ابراهیم پسر مسعود غزنوی

۴۹۲ - ۴۵۱ ق / ۱۰۹۹ - ۱۰۵۹ م

ابراهیم پسر مسعود غزنوی، در «۴۲۴ ق / ۱۰۳۳ م» در هرات چشم به جهان گشود. چون فرخزاد بر تخت امارت غزنه نشست، ابراهیم را از دژ بزغند، به دژ نای فرستاد که ابراهیم تا پایان عمر فرخزاد در آن جا بود. هنگامی که فرخزاد درگذشت، مردم که از پرهیزکاری و دانش و دادگری ابراهیم آگاهی داشتند، گروهی از بزرگان و امیران غزنه را به سرکردگی حسنک، به آن دژ فرستادند تا او را به غزنه آورند. چون به غزنین رسید، اهالی شهر با شادی و شور فراوان او را به امارت برداشتند و این پادشاه در دومین روز از امارتش به سوگواری مرگ برادر - فرخزاد - پرداخت. ابراهیم که پادشاهی صلح دوست بود، با داود سلجوقی و پس از وی با پسرش الب ارسلان، بنای سازش و دوستی گذاشت که این دوستی، انگیزه آسایش و آرامش مردم و گسترش و رونق تجارت و بازرگانی را فراهم کرد.

از میان تمامی پادشاهان غزنوی، ابراهیم بیش از بقیه به آبادانی و عمران علاقه نشان داد به طوری که با ایجاد بناهای بزرگ و با شکوه در شهرهای بزرگ، قصبات و روستاها، نام نیکی از خود در تاریخ بر جای گذاشت. بنای خیر آباد و ایمن آباد از قصبه‌های نزدیک غزنین توسط این امیر ساخته شده است. این امیر پس از چهل و دو سال پادشاهی به سن ۶۸ سالگی و به سال ۴۹۲ ق / ۱۰۹۹ م، چشم از جهان فرو بست.

مسعود پسر ابراهیم غزنوی

۴۹۲ - ۵۰۹ ق / ۱۰۹۹ - ۱۱۱۵ م

مسعود پسر ابراهیم در «۴۵۳ ق / ۱۰۶۱ م» در غزنین چشم به جهان گشود و پس از مرگ پدر به امارت غزنین رسید. از اشارات تاریخ نگاران چنین بر می‌آید که ابراهیم، امیری بخشنده و دادگستر بود که به عمران و آبادی و بهتر کردن احوال مردمان و بخشودن مالیات، توجه خاصی نشان می‌داد. مستظهربابا - خلیفه عباسی - با فرستادن خلعت و لوا، امارت او را بر غزنین تأیید کرد که این امیر نیز با فرستادن پیشکشهایی فراوان برای خلیفه، رابطه خوب دربار غزنین را با دستگاه خلافت تحکیم

بخشید. از حوادث مهم امارت ابراهیم، شورش مردم هندوستان بود که وی، طغاتکین حاجب را با سپاهی گران برای سرکوبی شورش عازم هندوستان کرد و طغاتکین نیز در انجام وظایف محوله شایستگی فراوان از خود نشان داد. ابراهیم برای به وجود آوردن پیوند دوستی با سلطان سنجر، دختر وی، مهد عراق را به ازدواج خویش درآورد. دوران هفده ساله زمامداری این پادشاه، روزگار سسلامد، آرامش و امنیت برای مردمان بود.

ابراهیم در سن پنجاه و هفت سالگی به سال ۵۰۹ ق / ۱۱۱۵، چشم از جهان فرو بست.

ارسلان پسر مسعود غزنوی

۵۱۱ - ۵۰۹ ق / ۱۱۱۷ - ۱۱۱۵ م

ملک ارسلان، ملقب به ابوالملوک، پسر مسعود و نوه ابراهیم بود که پس از وفات پدر در ۵۰۹ ق / ۱۱۱۵ م بر تخت امارت غزنه نشست. با آن که همچون پدر، مردی مدبر، دادگستر و دلاور بود، اما در روزگار وی، رویدادهای ناگواری از جمله؛ پدید آمدن صاعقه و آتش سوزی گسترده در بازار شهر و بناهای شهر غزنین رخ داد. از این رو، مورد بی مهری مردمان واقع شد که وقوع این بلاها را از بخت و اقبال بد او می‌دانستند. در آغاز پادشاهی ارسلان، عمویش بهرامشاه به دلیل رنجشی که از وی داشت، از غزنین به خراسان به نزد سلطان سنجر رفت.

پس از چندی که بهرامشاه در دربار سلجوقیان می‌زیست، به سلطان سنجر خبر رسید که ارسلان با مادر خود، مهد عراق، که دختر سلطان سنجر بود، بنا بد رفتاری گذاشته است. در نتیجه سلطان سنجر که پادشاهی متکبر و مغرور بود، از بد رفتاری که نسبت به دخترش روا شده خشمگین شد و گروه زیادی در اختیار بهرامشاه گذاشت و به این ترتیب او را روانه غزنین کرد. در برخورد بین دو سپاه، بهرامشاه شکست سختی به سپاه ارسلان وارد آورد و در پی آن خود بر تخت امارت غزنین نشست. ارسلان، پس از این رویداد، به هندوستان گریخت و تا پایان عمر در آن دیار، زندگی می‌کرد. این امیر مخلوع، در سن سی و پنج سالگی، به سال ۵۱۱ ق / ۱۱۱۷ م درگذشت.

بهرامشاه غزنوی

۵۵۲ - ۵۱۱ ق / ۱۱۵۷ - ۱۱۱۷ م

بهرامشاه برادر مسعود، پسر ابراهیم و عموی ارسلان بود که پس از رنجش از برادر زاده خود به دربار سلطان سنجر در خراسان رفت و پس از آن که، پادشاه سلجوقی سپاهی گران در اختیارش گذاشت، توانست ارسلان را از امارت خلع و خود جانشین وی شود. چون بهرامشاه بر تخت امارت غزنین نشست، سلطان سنجر در حق او محبت و احترام فراوانی روا داشت تا حدی که از امارت وی پشتیبانی کاملی به عمل می‌آورد.

لشکر کشی بهرامشاه به هندوستان: در آغاز سال ۵۱۲ ق / ۱۱۱۸ م، محمد باحلیم، فرمانروای دست نشانده غزنویان در هندوستان، سر به شورش برداشت و رهسپار غزنین شد. بهرامشاه نیز با گروهی زیاد به هندوستان لشکر کشید که در این لشکر کشی باحلیم را شکست سختی داد. پادشاه دست نشانده هند، با این شکست، به پوزش خواهی به نزد بهرامشاه رفت. بهرامشاه نیز او را بخشوده و بار دیگر، او را به امارت هند برگماشت. چون بهرامشاه به غزنین بازگشت، محمد باحلیم بار دیگر علم طغیان بر افراشت و در شهر سوالک دژی به نام ناگور بنا کرد به طوری که استحکامات نظامی چندی در اطراف آن نیز ایجاد نمود. بهرامشاه بار دیگر عازم هندوستان شد و باحلیم نیز تا نزدیکی شهر بست پیش آمد. پس از جنگی خونین، باحلیم به همراه دو پسرش در باتلاقی فرو رفتند و بدین ترتیب بهرامشاه از فتنه باحلیم رهایی یافت.

جنگهای بهرامشاه با غوریان: بهرامشاه در دوران زمامداری خویش، جنگهای سختی با پادشاهان غور انجام داد که در تمامی این جنگها پیروزی با غوریان بود. در یکی از جنگها طی سه مرحله، که هر بار شکست سختی خورد، پسرش دولتشاه نیز کشته شد. سلطان علاء الدین غوری نیز غزنین را به آتش کشید که بهرامشاه ناچار به هندوستان گریخت.

علاءالدین غوری پس از ویران کردن غزنین، این شهر را ترک کرد، اما دیری نپایید که بهرامشاه نیز در ۵۵۲ ق / ۱۱۵۷ م، چشم از جهان فرو بست.

خسرو شاه غزنوی

۵۵۹-۵۵۲ ق / ۱۱۶۴-۱۱۵۷ م

این امیر پس از وفات پدرش بهرامشاه بر تخت امارت غزنین نشست، اما غوریان در آن زمان، بخش وسیعی از سرزمینهای غزنویان را از جمله؛ بُست، زمین داور و تکین آباد را به چنگ آورده بودند. به همین دلیل پادشاهی غزنویان، در زمان خسرو شاه، فرّ و شکوه چندانی نداشت. از سوی دیگر چون زمان دولت سنجر سلجوقی که پشتیبان غزنویان بود، سپری شده بود، غزنویان دیگر نمی‌توانستند در برابر یورشهای پی در پی ترکان غز، که بر خراسان چیره بودند، پایداری کنند. تیره‌هایی از غز، پس از چیرگی بر خراسان، غزنین را نیز معرض تهاجمات خویش ساخته که در این بین خسرو شاه ناگزیر به هندوستان گریخت. غزان به مدت دوازده سال در غزنه مستقر شدند تا آن که سلطان غیاث الدین محمد سام غوری، با گروهی از خویشانش، به تیره‌های غز مستقر در غزنه حمله و آن شهر را تسخیر کرد و در پی آن فرمانروایی غزنه را به سلطان معزالدین محمد سام داد. مدت پادشاهی خسرو شاه در غزنین تنها هفت سال بود که با از بین رفتن او، سلسله غزنوی نیز فرو پاشید.

خسرو ملک غزنوی

۵۸۳ - ۵۵۹ ق / ۱۱۶۴ - ۱۱۸۸ م

خسرو ملک پسر خسرو شاه پس از وفات پدر در لاهور پاکستان، به امارت نشست. وی پادشاهی بردبار و بخشنده و در عین حال خوشگذران بود که همین امر، موجب شد تا در رتق و فتق امور کاستی پدید آید و بزرگان دربار بر کشور چیره شوند. معزالدین محمد سام غوری، سالی یک بار به هند لشکر می‌کشید تا پیروزیهای خود را در آن دیار کامل سازد. در طی همین سفرهای جنگی، چندین بار با خسرو شاه به پیکار برخاست تا آن که در ۵۷۷ ق / ۱۱۶۲ م تا لاهور پیش رفت و در جنگی که بین او و خسرو شاه روی داد، بر او چیره شد و غنیمتهای جنگی فراوانی به دست آورد. سرانجام در اواخر سال ۵۸۳ ق / ۱۱۸۸ م نیز بر لاهور دست یافت به طوری که خسرو شاه را دستگیر و به غزنین آورد، سپس از آن جا به فیروز کوه به خدمت غیاث الدین محمد سام فرستاد. غیاث الدین، خسرو شاه واپسین امیر غزنوی را در سال ۵۹۸ ق / ۱۲۰۲ م به قتل رساند که به این ترتیب دولت فرمانروایی این دودمان به پایان خود رسید.

تشکیلات حکومتی در عهد غزنوی

۴۳۲ - ۳۸۷ ق / ۱۰۴۰ - ۹۹۷ م

نظام اداری و تنظیمات مربوط به درگاه «وزارت دربار» و سپاه که از دربار بخارا به دربار غزنه منتقل شد، ناشی از ترتیبات دیوان و درگاه خلافت بغداد بود. این نظام اجرایی و حکومتی در ماوراء النهر و خراسان توسط بزرگانی همچون؛ ابو عبدالله جیهانی و ابوالفضل بلعمی، با مقتضیات محیط و فرهنگ نواحی شرقی ایران منطبق شده بود به طوری که در عهد غزنوی نیز، وزیران و دبیران برجسته‌ای نظیر احمد بن حسن محیذی، ابونصر مشکان، بوسهل حمدوی، ابوسهل زوزنی و ابوالفضل بیهقی، با تدبیر و کفایت خرد، آن مجموعه را برای اداره قلمرو وسیع غزنه، در عهد محمد و مسعود بسنده و مناسب کرده بودند.

حکم نهایی همواره به پادشاه تعلق داشت: به هر حال امیران غزنه هم مانند سایر امراء بلاد، دست کم به صورت اسمی و در ظاهر تابع خلافت بغداد بودند. اما در نظر اتباع و رعایای خویش، جز سلاطینی مستبد و مطلق العنان چیزی بیش نبودند به طوری که به جز در موارد ضعف و انحطاط قدرت که معمولاً درباریان، بزرگان و امیران کشوری و لشکری در انتخاب پادشاه به نحوی مداخله یا توطئه می‌کردند؛ در سایر موارد همچون انتخاب وزیران و ارتقاء و نصب امیران و کارکنان عالی رتبه، به اراده پادشاه وابسته بود. چنان که عزل آنها و حبس و مصادره اموالشان نیز که احياناً به زور و قتل صورت می‌گرفت، به امر شاه انجام می‌شد. بدین گونه حکومت واقعی و حکم نهایی همواره به پادشاه تعلق داشت.

دیوانها در عهد غزنویان - دیوان عَرَض: این نظام که مشتمل بر دستگاه دیوان و درگاه بود، حتی بر امور لشکری نیز از طریق دیوان عَرَض نظارت داشت چنان که بر قدرت مطلقه فرمانروا نیز که ورای هر رأی و قانونی بود، از طریق وزیر یا خواجه بزرگ بر جمیع این امور نظارت می‌کرد. از طرفی روابط حکومت‌های محلی چون آل سامان و غزنویان با دستگاه خلافت نیز خالی از ظرافت و ویژگی‌های خاص خود نبود. نخست آن که این امیران و حکومت‌های محلیشان، مثل سایر بلاد، خود را تابع خلافت بغداد و ولی امر مسلمین می‌دانستند، اما با این وجود، جز در آن چه به ارسال هدایا، تشریفات تعزیت و تهنیت و جانشینی یا مسایلی نظیر اقامه حدود شریعت یا فتوا جهت غزوه جهاد در بلاد کفار یا قلع و قمع و تنبیه صاحبان سایر مسلکها و عقیده‌ها مربوط می‌شد، نیازی به مشورت با دستگاه خلافت نمی‌دیدند به طوری که حتی منتظر کسب نظر هم نمی‌شدند. در این گونه موارد، بیشتر گزارش خدمات خود را به همراه هدایا به دستگاه خلافت ارسال می‌کردند که بدین وسیله تأیید خلیفه را برای ساکت کردن مدعیان و مخالفان و ارضاء عامه مسلمین به دست می‌آوردند. به ویژه که در موارد غزوه و جهاد، ارسال فتح نامه‌ها و ایفاد غنایم و هدایا را بهانه‌ای برای نشان دادن توان نظامی خویش و اثبات برتری بر سایر امیران و حکام محلی به دستگاه خلافت می‌دانستند. مع هذا مسایل اجرایی حکومت و نحوه نظارت سلطان بر جریان امور لشکری و کشوری، از طریق درگاه و دیوان صورت می‌پذیرفت؛ که اولی شامل تشکیلات مربوط به دستگاه خاصه پادشاه بود و دومی به اداره امور کشور، نظارت بر ولایات تابع، احوال سپاه و اخذ مالیات مربوط می‌شد. درگاه خاصه که تحت نظارت حاجب بزرگ اداره می‌شد، در عهد غزنویان، غالباً متضمن دیوان وزیر و ادارات تابع آن نیز بود، که غالباً تمامی این تشکیلات در دربار غزنه، در داخل سرای شاهی قرار داشت. اما در دربار بخارا، ادارات تابع دیوان، خارج از درگاه و عموماً در اطراف سرای پادشاه واقع بود.

دیوان استیفا، دیوان شرطه، دیوان برید « ضد اطلاعات و جاسوسی» در عهد غزنوی

۵۸۳-۳۵۱ / ۱۱۸۷-۹۶۲ م

دیوان برید که صاحب آن در ارسال نامه‌ها، دریافت خبر و اطلاع از ولایات اعمال نظر داشت، غالباً بی واسطه و مستقیم با خود سلطان مربوط بود که البته شغل او از جهت دریافت اخبار و اطلاع از اوضاع مُلک با شغل مشرف هم به نوعی ارتباط پیدا می‌کرد. اهمیت دیوان برید: به هر حال صاحب دیوان برید هم مثل صاحب دیوان اشراف، در تمام مملکت، نایبان خود را داشت.

به طوری که این نایبان عموماً از جانب خود آنها و با اجازت پادشاه تعیین می‌شدند، با این وصف وزیر که اداره امور نایبان را عهده دار بود، در انتخاب آنها صاحب نظر بود. چنان که احمد بن حسن میمندی در شروطی که برای قبول و پذیرش این شغل داشت با امیر مسعود در باب شرایط قبول وزارت چنین مقرر کرد که این نایبان صاحب برید و صاحب اشراف « باید از دیوان بنده روند تا کسانی باشند امین و معتمد که بنده ایشان را بشناسد. » و پیداست که وقتی مسعود در باب حدود و وظایف وزیر خاطر نشان می‌کند که: « خواجه خلیفه ماست در هر چه مصلحت باز گردد. مثال وی و اشارت وی روان است در همه کارها و بر آن چه بیند کس را اعتراض نیست. »، نظارت دیوان وزارت را در سایر دیوانها به طور ضمنی تأیید و الزام می‌کرد. از این میان تنها دیوان رسالت بود که مستقیماً زیر نظر سلطان قرار داشت و نظارت وزیر در آن ضرورتی پیدا نمی‌کرد.

دیوان اشراف «تفتیش و بازرسی ویژه» در عهد غزنوی

۵۸۳-۳۵۱ / ۱۱۸۷-۹۶۲ م

دیوان اشراف که متصدی آن را مشرف می‌خواندند، دیوان بازرسی در امور دیوانی به ویژه امور مالی بود. این که خواجه نظام الملک در این باب خاطر نشان می‌ساخت که هر کس را بر وی اعتماد تمام است او را اشراف فرمایند.

حاکمی از اهمیتی است که این دولتها برای شغل اشراف قایل بودند. چنان که مسعود غزنوی وقتی شغل وزارت را از ابوسهل حمدوی باز گرفت و به خواجه احمد بن حسن میمندی داد، شغل اشراف را به

حمودی وا گذاشت. پیداست که قبول این شغل حتی برای یک وزیر مقرب و مورد توجه سلطان هم، متضمن کسر اعتبار نبوده است.

دیوان خاصه - وزارت دربار و تشریفات» در عهد غزنویان

۵۸۳-۳۵۱ ق/ ۱۱۸۷-۹۶۲ م

نظام حکومت غزنویان به طور کلی به دو بخش عمده؛ دیوان و درگان تقسیم می‌شد که حتی بر امور لشکری نیز از طریق دیوان عرض نظارت کامل صورت می‌گرفت. آن چه که به درگاه پادشاه مربوط بود و حاجب بزرگ «رئیس / وزیر دربار» به کمک حاجبان دیگر ناظر به نظم و نسق امور بودند، شامل نظارت در امور مربوط به تفریح چوگان،

شکار، ترتیب مجالس بار عام، خلعت دادن وزیران و عمال حکومتی و همچنین تنظیم امور غلامان سرایی و بندگان ترک می‌شد که خدمت خاصه بر عهده آنها بود. همچنین نظارت بر حسن اجرای خدمت غلامان خاصه، ارتقاء تدریجی از درجات پایین به مراتب حاجبی و امیری نیز از جمله وظایف آنها به شمار می‌رفت. اجرای فرامین سلطان هم که شامل زجر و ***جه و توقیف و مصادره اموال عمال و رعایا بود، به سویله کارکنان درگاه صورت می‌پذیرفت که ریاست آن با امیر حرس «=» و صاحب شرطه «= رئیس شهربانی» بود که در برخی از موارد برای نظارت بر حسن انجام احکام پادشاه، برادر یا معتمدی از سوی شاه نیز خود را برای این منظور نامزد می‌کرد. به نظر می‌رسد که شغل دیوان وکالت نیز در آغاز جزو موزه نظارت حاجب سالار درگاه بوده که ظاهراً بعدها، صاحب آن متولی دیوان جداگانه‌ای به نام دیوان وکالت شده است.

دیوان محتسب- دیوان اوقاف و قضا در عهد غزنویان

۵۸۳-۳۵۱ ق/ ۱۱۸۷-۹۶۲ م

دیوان اوقاف که در عهد سامانیان با دیوان قضا مربوط بود، در خارج از حوزه اقتدار سلطانی قرار داشت به طوری که شغل محتسب شرع نیز با آن در ارتباط بود. در عهد غزنویان و بعد از آن نیز قاضی القضاة از جانب سلطان تعیین می‌شد، اما جزییات اعمال قاضیان از نظارت دیوان خارج بود به طوری که اگر هم در باب این اعمال نظارتی ظاهری صورت می‌گرفت، عزل و تنبیه قضات بدون تأیید فقهاء و حاکمان شرع، اهانتی به ارکان شرع محسوب می‌شد. پادشاه نیز با وجود خودکامگی و استبداد تام، از آن جا که در امر شریعت، خود را ملزم به پیروی از حکم خلافت می‌یافت، در آن چه به اقامه حدود و اجراء احکام تعلق داشت، از هر گونه مداخله خودداری می‌کرد، زیرا که چنین مداخله‌ای، نوعی ***** به حقوق دستگاه خلافت تلقی می‌شد. از این رو، آن چه که در حوزه سیاست و اداره امور ملک مربوط نمی‌شد، حکم فقهاء و ائمه دین که رعایت آن به معنی گردن گذاشتن به فرمان خلیفه و ولی امر مسلمین و قبول ضمنی آن بود، بر احوال سلطان و اشارت وزیران و امیران مقدم شمرده می‌شد و حرمت گذاشتن و تبعیت عامه مسلمین از اولی الامر، متضمن همین معنی و شرط رعایت استقلال این حوزه از مسایل اجتماعی بود.

باقی دیوانها: دیوان استیفا، دیوان شرطه، دیوان برید، دیوان اشراف، دیوان خاصه، دیوان محتسب، دیوان اوقاف و قضا. البته در ولایات تابع هم تقریباً نظام دیوانی بر همین روال جریان داشت چنان که در عهد غزنوی، اغلب اوقات، کارگزاران ولایات توسط پادشاه انتخاب می‌شدند. در هر حال با آن که نظام دیوان، تحت نظارت خواجه بزرگ بود، ولی لزوم نظارت پادشاه در امور حکومت و اقتضای خاص ناشی از پاره‌ای از امور، استقلال نسبی دیوانها را توجیه می‌کرد به طوری که ارتباط بلاواسطه برخی از متصدیان را با شخص پادشاه الزام آور می‌ساخت.

در واقع با آن که مشاغلی نظیر صاحب دیوان رسایل، مستوفی و عارض در مرتبه مادون وزارت بودند، ولی صاحبان این دیوانها، در عین آن که با دیوان وزیر ارتباط دائم داشتند، از جهت ارتباط مستقیم با پادشاه، و همچنین به سبب مسئولیت بلافصلشان در این شغل، غالباً در آن چه که مربوط به کارشان می‌شد، مستقل و صاحب رأی بودند.

چنان که شخص عارض و دیوان عرض که متصدی امر نظارت در احوال، درجات سپاه و مواجب و سلاح آنها بود، در برابر پادشاه مسئولیت مستقیم داشت. هر چند با وجود امیران و سپهسالاران بزرگ

اردوگاه پادشاه، عارض لشکر، قدرت قابل ملاحظه‌ای نداشت، اما متصدی آن از میان دبیران لایق و محتشم از اهل دیوان، انتخاب می‌شد.

چنان که مسعود غزنوی بنای پیشنهاد میمندی وزیر، شغل دیوان عرض را به بوسهل زوزنی داد، همچنین به روایت بیهقی، به بوسهل خاطر نشان کرد که نزد «خواجه بزرگ باید رفت و بر اشارت وی کار کرد. این امر حیثیت و شأن خواجه بزرگ میمندی را در نظر پادشاه و لزوم ارتباط با دیوان وزارت را برای صاحب دیوان عرض نشان می‌دهد.

باری دستاوردهای دیوانی که از عهد سامانیان به رشد و شکوفایی دست پیدا کرد و در زمان غزنوی با جرح و تعدیلهایی مناسب، حال و اوضاع و احوال شد، زمانی که این میراث از آنان به سلجوقیان منتقل شد، هیچ‌گونه تغییر قابل ملاحظه‌ای در آن پدیدار نشد.

حاجب بزرگ: حاجب بزرگ یا حاجب سالار غالباً از چنان منزلتی برخوردار بود که حتی در برابر سکوت ولایات نیز سر تابع فرود نمی‌آورد. در مواضعی که قدرت وزیر نامحدود می‌شد، حاجب بزرگ از میان کسانی انتخاب می‌شد که با وزیر از در معارضة در نیاید. در واقع غالب توطئه‌هایی که بر ضد اهل دیوان و وزیران صورت می‌گرفت، سررشته‌اش به درگاه و شخص حاجب سالار باز می‌گشت. به خصوص که غلامان سرایی و سالاران آنها به سازمانهای درگاه وابسته بودند، چنان که نظام الملك توصیف می‌کند، ترتیب ارتقاء این غلامان از مراتب نازل تا مدارج عالی امارت، تحت نظارت و اشارت حاجب درگاه بود. از این رو، همواره نوعی برخورد و رقابت پنهانی بین درگاه و دیوان، که انعکاسی از رقابت وزیر با حاجب بزرگ و امیران لشکری بود، همواره وجود داشت. به طوری که بسیاری از اختلافها و اختلالهایی که در دستگاه حکومت شاهی روی می‌داد و منجر به ضعف و انحطاط قدرت و دگرگونی در ترتیب جانشینی می‌شد، از همین رقابتها سرچشمه می‌گرفت. هماهنگی شارعان با سلاطین و خلفا؛ اما در پس پرده، این استقلال دستگاه شریعت و شارعان، هماهنگی و نظم منسجم بین اهداف سلطان و هوسهایش با فتاوی مفتیان وجود داشت. به طوری که ستیزه جوییهای مسلکی و مذهبی محمود غزنوی و پسرش مسعود را همین فتاوی شارعان، رنگ و لعاب مشروعیت می‌بخشید همین طور که کشتن باورهای مخالف و بر دار کردن صاحبان عقیده را دستگاه خلافت مهر تأیید می‌گذاشت.

حتی «جهاد» های بی وقفه محمود و بعضاً پسرش مسعود در هند، با «کفار» آن دیار، و همچنین قتل نفوس و غارت و چپاول آنان به ویژه ویرانی شهرهایشان به دور از چشم فقیهان و دستگاه نبود به طوری که به سبب بهره‌ای که از این خوان به غارت رفته می‌گرفتند و می‌بردند، آن را در نظر عوام، بسط و نفوذ دین و کاشتن بذر ایمان در سرزمینهای کنار قلمداد می‌کردند. در هر حال بسیاری از فقیهان و متشرعان که در این گونه تعصب ورزیهای کور و ویرانگر، مشوق سلطان بودند، خود نیز از عواقب ناگوار آن در امان نماندند. فی المثل، کرامیه، که با لحنی تند، طعنه آمیز و تحقیر کننده با صاحبان سایر فرق و مذاهب سخن می‌گفت چنان که ظاهراً پشتیبانی محمود را هم به همراه داشت. بعدها، پس از انجام وظیفه و ایفای نقش، چون حضور و قدرتت، پهلو به نفوذ و قدرت سلطان می‌زد، سرانجام با اشارت خلیفه که از اقوال کرامیه و فضاحتهای رفتارشان به سلطان محمود، گله کرده بود، این امر دستاویزی شد تا محمود با منکوب کردن این فرقه، از عواقب حضورشان جلوگیری کند به طوری که از شر قدرت طلبی آنان آسوده شود.

« اردو و اداره لوژستیک نظامی » در عهد غزنویان

۵۸۳-۳۵۱/۱۱۸۷-۹۶۲ م

از جمله پستهای حساس و کلیدی، صاحبان دیوان عرض یا نایب سلطان و پادشاه در اردو بود که به امور لشکری رسیدگی می‌کرد و به نام عارض لشکر خوانده می‌شد. عارض می‌بایست دارای صفاتی ممتاز و شایستگیهای نظامی باشد. به طوری که مسئولیت عارض سپاه به هنگام صلح و سازش، رسیدگی به وضع سربازان و نیروهای مسلح و تهیه تمامی وسایل آسایش آنان بود. رسم بر این بود که همه ساله سپاه را در یکی از دشتهای نزدیک پایتخت گرد می‌آوردند و سپاه در برابر عارض لشکر رژه می‌رفت. به طوری که گاه سلطان نیز در این مراسم حضور می‌یافت.

به هنگام جنگ، عارض، می‌بایست وسایل بسیج سربازان را فراهم سازد و در تمامی مدتی که لشکر و سپاه درگیر نبرد و جنگ است، تمامی نیازهای لوژستیکی تدارک ببیند. سرانجام پس از پایان نبرد و در صورت پیروزی، غنایم جنگی را در حضور پادشاه، بین امیران و سربازان به فراخور شایستگی و لیاقتی که در جنگ نشان داده بودند، تقسیم می‌کردند. اگر چه همواره سنگهای گرانبها، زر و سیم و پیلان جنگی به دست آمده، از آن پادشاه بود.

بخشهای مختلف سپاه عبارت بود از :

سواره نظام، پیاده نظام، غلامان ویژه پادشاهی «گارد ویژه سلطانی». پیلان جنگی و فیل بانان نیز که دسته دیگری از سپاه آن روزگاران را تشکیل می‌دادند. پادشاه بر غلامان ویژه خود سرکردگی و فرماندهی داشت، زیرا در جنگهای غزنویان در مرزهای خاور و هند، فیل خدمات زیادی انجام می‌داد، به همین دلیل دسته پیلان جنگی زیر نظر شخص پادشاه قرار داشت. فیل بانان از میان هندیان انتخاب می‌شدند که سرکرده ایشان را مقدم فیل بانان می‌گفتند.

سران لشکر محمود غزنوی: به هنگام زمامداری سلطان محمود غزنوی، شمار سپاهیانش در زمان جنگ افزون بر یک صد هزار تن سواره و پیاده نظام پیلان جنگی بالغ بر ۱۷۰۰ زنجیر می‌شد. در زمان صلح، پادشاه علاوه بر چهار هزار گارد ویژه، حدود بیست تا چهل هزار تن نظامی و سرباز آماده در اختیار داشت. فرماندهی کل سپاه با شخص سلطان بود و فرماندهی دسته‌های سپاه و سرلشکران سایر بلاد عموماً به امیران شایسته و کاردان سپرده می‌شد.

در هر بخش، یک تن عارض لشکر بود که مانند دیواندار عراض، از سوی وی کارهای مالی و اداری لشکر محلی انجام می‌گرفت به طوری که پرداخت حقوق و مواجب سپاه بر عهده وی بود. از آن گذشته این شخص یک تن دستیار به نام نایب گرفی، و یک کدخدا در اختیار داشت که در اداره امور او را یاری کنند.

رتبه های نظامی: از طرفی فرماندهی سپاه ولایات بزرگ همچون خراسان و ری با سپهسالار بود که بیشتر شاهزادگان غزنوی، پیش از آن که به جایگاه شاهی تکیه زنند، سپهسالاری یا حکومت خراسان را داشتند.

در عهد محمود غزنوی نخستین رتبه نظامی، خیل‌تاش بود که گویا بر ده اسب ریاست داشت، پس از وی، قائد که فرمانده یک صد سوار بود و برتر از قائد، جنرال که فرماندهی پنجم صد سوار را عهده دار بود. سپس حاجب لشکر و بالاترین درجه نظامی، سپهسالار بود که زمام امور لشکری یک شهر یا ایالت در دستان وی قرار داشت. در زمان جنگ، نخست سربازان به خدمت فراخوانده می‌شدند و مواجیشان را دریافت می‌کردند. سپس سرباز می‌بایست در روز مقرر شده به پادگان مراجعه و اسلحه خود را از عارض لشکر یا زیر دستان او تحویل گرفته و سپس به دسته خود بپیوندند.

دیوان رسایل - فرامین حکومتی در عهد غزنوی

۵۸۳-۳۵۱ / ۱۱۸۷-۹۶۲ م

پاره‌ای از وظایف دولتی تنها به درگاه تعلق داشت که چون بیشتر شغل سلطانی بود، نظارت وزیر در آن ضرورت پیدا نمی‌کرد. از آن جمله دیوان رسایل یا دیوان انشاء بود که متولی آن صاحب دیوان رسالت خوانده می‌شد.

صاحب دیوان رسالت به سبب آن که احکام و فرمانهای پادشاه و همچنین ملطفه‌ها و معماها «= نامه‌های رمزی» مربوط به امور دربار را که بلاواسطه و احیاناً بدون اطلاع وزیر به امیران و عمال فرستاده می‌شد، به وسیله او تهیه می‌شد. از این رو به اندازه وزیر و حتی در مواردی بیش از او معتمد و محرم سلطان بود. چنان که فرمان عزل و نصب و وزیران که غالباً بدون آگاهی خود آنان بود، در دیوان رسایل، توسط صاحب دیوان و نایبان او انشاء صادر می‌شد.

جایگاه صاحبان دیوان در بین بزرگان: به دلیل اهمیت این شغل، صاحبان دیوان رسایل همواره از بین محتشمان و بزرگان مورد اعتماد انتخاب می‌شدند که در برخی مواقع به شغل وزارت هم می‌رسیدند. گاه نیز به خاطر آن که در شغل خویش جانشین شایسته‌ای نداشتند، آنها را با وجود لیاقت منصب وزارت، همچنان در همان منصب ابقا می‌کردند. دیوان رسایل در عهد سبکتکین با حشمت ابوالفتح

بُستی، رونق و اهمیت به سزایی یافت به طوری که خواجه احمد بن حسن میمندی، پیش از تصدی مقام وزارت، مدتها متصدی دیوان رسایل وی بود.

ابونصر مشکان که پس از وفاتش «۴۳۱ ق / ۱۰۳۹ م» شغل او به بوسهل زوزنی واگذار شد، سالها در دستگاه محمود و مسعود متصدی دیوان رسالت بود چنان که در نزد هر دو حشمت و حرمت وی با آن چه در مورد وزیر یا مستوفی رعایت می‌شد، تفاوتی نداشت. در واقع صاحب دیوان رسایل، با آن که در حق وزیر همواره به حرمت سلوک می‌کرد اما خود را مأمور زیر دست وزیر نمی‌دانست. دیوان وکالت در عهد غزنوی: شغل «وکیل در» که به قول نظام الملک «احوال مطبخ و شرابخانه و آخور و سراهای خاص و فرزندان و حواشی بدو تعلق داشت.» در آغاز جزو وظایف و حوزه نظارت حاجب سالار درگاه بوده است.

ظاهراً بعدها صاحب آن، متولی دیوان جداگانه‌ای به نام دیوان وکالت شده است که ضیاع خاصه و املاک سلطانی هم جزو آن به شمار می‌رفت.

شاید از طرفی کسانی هم که از جانب متولیان ولایات در درگاه کارگزار خدمت می‌کرد، به نحوی به دیوان وکالت مربوط می‌شدند. با این وجود، دیوان وزارت گه گاه در آن موارد هم برای خود حق نظارت قائل می‌شد.

دیوان استیفا و خراج در عهد غزنوی: مستوفی که صاحب دیوان استیفا و خراج محسوب می‌شد، نظارت بر جمیع اموال دیوانی، ضبط کل دخل و خرج تمام مملکت را بر عهده داشت. از این رو، متصدی آن از بین معتمدان و خاصان دیوان انتخاب می‌شد که لزوماً شایستگی در این امر معیار انتخاب سلطان برای این پُست مهم نبود. چنان که در زمان مسعود غزنوی و پس از فوت خواجه میمندی، هنگامی که سلطان برای انتخاب صاحب دیوان استیفا با بزرگان دربار به مشورت پرداخت، همگی شخصی به نام ظاهر مستوفی را پیشنهاد کردند، در حالی که سلطان فرد شایسته‌تری از او را سراغ داشت، ولی با این وصف او را برای این مقام انتخاب نکرد تا این که عاقبت ظاهر ستونی که فردی معتمد در دربار بود، برای این پست حساس برگزیده شد.

زندگی خصوصی محمود غزنوی



سلطان غازی با وجود آن همه دعوی دین پروری که داشت چنان که از احوال ندیماناش بر می‌آید و در روایات بیهقی، نظام الملک و دیگران نیز آمده؛ گه گاه به شرابخواری و باده مستی می‌پرداخته است به طوری این وضع دو تا سه روز به طول می‌انجامید. این طرز زندگی که تا حدی در حیات نظامی امیران ترک و همچنین سایر امیران عصر عادی بود، نه فقط محمود را از پایبندی به اخلاق و شریعت جز در مواردی که فایده‌ای سیاسی از آن حاصل می‌شد، منع می‌کرد، بلکه مناسبات او با دیگر امیران و حتی با خلیفه و متحدانش را تابع سیاست منافع محمود می‌ساخت.

در طی دوران فرمانروایی محمود طبع مستبدانه و تملق پروری‌اش، قدرت امارت را که ناشی از بیعت او با خلیفه بود به سلطنت تبدیل کرد. سلطنتی که قدرت آن را بر شمشیر متکی می‌دانست. وضعیت دربار او بر خلاف آن چه در نزد آل طاهر و آل سامان سابقه داشت، یادآور دربار پادشاهان پیش از اسلام بود. شاعران دربار محمود غزنوی که گه گاه در غزوه‌های محمود، با موکب خونین او

همراه بودند، در مواقع رسمی نیز جزو زینتهای جاندار دربارش محسوب می‌شدند. زینتهای دیگری که به دربار محمود ابهت و شکوه فراوان می‌داد، حضور چهار هزار غلام ترک بود که در روزهای بار عام، دو هزار تن از آنها با کلاه چهار پر و گرزهای زرین، در سمت راست تخت وی می‌ایستادند و دو هزار تن دیگر، با کلاههای دو پر و گرزهای سیمین در جانب چپ وی قرار می‌گرفتند. از آن گذشته دو هزار و پانصد پیل هم که گاه بر درگاه داشت، دربار او را به دستگاه پادشاهان افسانه‌ای هند شبیه می‌کرد.

محمود، مردی خوش سیما و چهار شانه بود که چشمهای ریز و نافذش با موهای مایل به جگری، سیمایی از ترکان را عرضه می‌داشت. دلاوری او در جنگهای بی وقفه و پایان ناپذیرش همچنان مشهود بود، اما از سویی دیگر، خست، مال پرستی و گدا صفتی او، نیز جزو خصوصیات غیر قابل تغییر او بود. افراط در توقیف و مصادره اموال وزیران و مردمان صاحب مکنث، در نزد عامه از او چهره‌ای ظالم و غیر قابل اعتماد ترسیم می‌کرد. باجهایی که هر از گاهی به مردم تحمیل می‌کرد و از آنان به اقساط می‌ستاند، نوعی گدایی شاهانه تلقی می‌شد که این همه پستی، دنائت و مال اندوزی، در زمانی رخ می‌داد که خزانه وی مالا مال از اموال غارت شده هندوان بود. محمود بسیاری را به جرم داشتن عقیده و به اتهام قرمطی توقیف و اعدام کرد که اغلب این اتهامات بی اساس بود و فقط چشم طمع به مال آنان را داشت. او برای تصاحب اموال ثروتمندان، از هیچ گونه رذالتی فروگذاری نمی‌کرد.

زندگی مسعود غزنوی

مسعود در آغاز کار در بین سپاهیان و نظامیان به شدت محبوب و مورد علاقه بود. به طوری که شاید قدرت پنجه و دلاوری کم نظیر او که داستانهای زیادی درباره آن نقل شده، در کرنش سپاهیان و انقیادشان نسبت به او بی تأثیر نبوده است. ولی رفته رفته، به سبب خودرأیی و مال دوستی مسعود که به حقیقت او را وارث معایب پدرش محمود می‌ساخت، اعتماد سپاه را از او سلب کرد. گذشته از آن، به رغم قوت بازو، مسعود فاقد اراده‌ای استوار و معقول بود چرا که چنین فضایی شایسته مردان قوی و نشانه فضل و بزرگواری سالاران واقعی است. طرفه آن که این «خداوند» که صاحب حشمت سلطانی محمود شده بود، چون خود را برتر از خلق می‌شناخت، به کوتاه بینی زاید الوصفی دچار شد. او گمان می‌برد که دیگران در عقل و تدبیر نیز از او فروتر هستند، از این رو، بی آن که در کارها به رأی و توصیه مشاوران اعتنا کند، خود را درگیر دشواریهایی می‌کرد که رهایی از آن برایش بسیار سخت بود.

سه شنبه، ۲۰ اکتوبر ۲۰۰۹

توجه!

کاپی و نقل مطالب از «اصالت» صرف با ذکر منبع و نام «اصالت» مجاز است

کلیه ی حقوق بر اساس قوانین کپی رایت محفوظ و متعلق به «اصالت» می باشد

Copyright©2006Esalat

www.esalat.org